

رفع حرج در شریعت اسلام

دکتر مهدی صانعی

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

روش اسلام در مورد تکالیف بر آسان‌گیری است؛ و این از ویژگیهای اسلام

به شمار می‌آید.

هدف تشریح نیز در اسلام مصالح مردم است؛ لذا در این باره دلایلی وجود

دارد که در این جا بدانها پرداخته شده است. از جمله: معنی لغوی و فقهی عسر، حرج و

إضراء معنی «رفع» در لغت و فقه و ذکر آیات و روایات؛ مقایسه معانی حرج، عسر و

اضراء بیان این که عمل به قاعده «رفع عسر و حرج» موجب کثرت تخصیص نمی‌شود و

نیز وجه تقدم این قاعده بر عمومات احکام اولیه است.

همچنین ذکر عللی که شارع به تکالیف شاق دستور داده است. و نیز بحث

درباره این که عمل به این قاعده از باب عزیمت است یا رخصت؟ در مورد این

قاعده، همچنین نموداری از گفتار اهل سنت و نیز انواع تحقیقات در شریعت بیان

گردیده و در پایان نیز به تطبیق این قاعده بر برخی از مصادیق پرداخته شده است.

بسیار واضح است که روش اسلام بر آسان گرفتن تکالیف است؛ به گونه‌ای که

رفع عسر و حرج از امتیازها و ویژگیهای این دین مبین به شمار می‌آید: فریقین از

پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنْفِيَةِ

السمحة»^(۱) و همچنین نقل شده است که: «آن جناب هرگاه بین دو کاری که گناه نبود مخیر می شد، پیوسته آسانترین آن دو را بر می گزید، و اگر گناه بود (از آن فاصله می گرفت، به گونه ای که) هیچ کس بیشتر از وی از آن عمل فاصله نمی گرفت»^(۲).
 قاعده «رفع حرج» بین فقها، به ویژه بین متأخرین، شهرت به سزایی دارد^(۳) و در بیشتر موارد فقها برای نفی تکلیف در مسائل مختلف به این قاعده استدلال می کنند. گستردگی و اهمیت آن به اندازه ای است که در اکثر ابواب فقه مورد استفاده قرار می گیرد؛ لذا بر آن شدیم که به اندازه مجال، به ترتیب زیر طیّ مباحثی درباره آن به بررسی و تحقیق پردازیم:

هدف تشریح احکام، مصالح مردم است. خداوند متعال احکام شرعی را برای مصلحت دنیا و آخرت مردم وضع نموده است.^(۴)
 صلاح به معنی ضدّ فساد و مصلحت ضدّ مفسده است.^(۵) به عبارت دیگر، معنی صلاح، بودن شیء است به وضعی که آن شیء برای آن، در نظر گرفته شده؛ مثلاً قلم در صورتی دارای صلاح و مصلحت است که برای نوشتن شایسته باشد. و همچنین شمشیر هنگامی به صفت صلاحیت متّصف می گردد که قابلیت ضرب و برندگی را داشته باشد.

۱- بحار الانوار، ۳۴۶:۶۸، بعثت الیکم بالحنفیة السمحة السهلة البیضاء؛ و موسوعة اطراف الحدیث النبوی الشریف، ۲۶۵:۴، ماده «بعث».

۲- فهارس احادیث و آثار الامام احمد بن حنبل، حرف «ما»، ۹۲۸:۲ و رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیة، الدكتور عرفان محمد جمعه، مؤسسة الرسالة، طبع ۳، ص ۳۱؛ و صحیح بخاری، طبع افسس، دار الطباعة العامرة اسلامبول، ۴: ۱۶۶.

۳- رک: القواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، الطبعة الثانية، مطبعة الامام امیرالمؤمنین، ۱۵۹:۱؛ و عوائد الایام، احمد بن محمد مهدی، طبع سنگی ۱۲۴۵، صص ۶۲ و ۶۳.

۴- ابوالحسن علی بن ابی الکریم، ابن الاثیر الجزری، الکامل فی التاریخ، طبع دارالفکر بیروت، ۲: ۳۹، «قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة».

۵- ابن منظور، لسان العرب، ماده «صلح».

در عرف، مصلحت، بر آن چه به شایستگی و نفع بینجامد، اطلاق می شود؛ مانند تجارتنی که به سود منجر شود. (۱)

به حسب شرع، مصلحت به سببی گفته می شود که به مقصود شارع منتهی گردد. خواه مربوط به دنیا باشد یا آخرت.

بدون شک جلب مصلحت در احکام به مردم ارتباط دارد و به خداوند ارتباط ندارد، چون او غنی بالذات و بی نیاز است. (۲) و نسبت دادن سود و زیان به ساحت قدس او شرک و کفر است.

شهید اول (ره) در این باره چنین آورده است: «از آن جهت که در علم کلام مسلم شده که افعال خداوند معلل به اغراض و اهداف می باشد و محال است که آن اغراض قبیح باشد و نیز ممکن نیست که آن اغراض به خدا برگردد، ثابت می شود که غرض و هدف مربوط به مکلف است. و آن غرض گاهی جلب منفعت برای مکلف است و گاهی دفع ضرر است از او. و این دو گاهی به دنیا مربوط است و گاهی به آخرت و احکام شرعی از این چهار فرض خارج نیست و چه بسا که در یک حکم اغراض متعدد جمع شود؛ چنان که اگر کسی برای روزی خود و افراد واجب النفقه تحت تکلفش و افراد مستحب النفقه به قصد قربت کسب کند، هرگاه راه در آمدش منحصر به همان کسب باشد، آن چهار غرض در آن جمع می گردد، نفع دنیوی حاصل می شود برای آن که نفوس از نابودی محفوظ می ماند و جلب نفع اخروی از آن جهت است که عمل به قصد قربت انجام یافته است و دفع ضرر اخروی بدین نحو است که واجب را انجام داده و در نتیجه ضرری که بر ترک واجب مترتب بوده، دفع شده است. و دفع ضرر دنیوی، بدین گونه است که اگر قوت

۱- محمدتقی، الحکیم، الاصول العامة للفقهاء المقارن، طبع دارالاندلس، ص ۳۸۱؛ و: رفع

الحرج فی الشریعة الاسلامیة؛ یقول الغزالی: المصلحة هی عبارة فی الاصل عن جلب منفعة او دفع مضرة ولسنانعنی به ذلك... ولکنانعنی بالمصلحة المحافظة علی مقصود الشارع...

۲- یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله واللّه هو الغنی الحمید... الفاطر، آیه ۱۵.

تحصیل نشود، نفوس زیان می بینند و تلف می شوند»^(۱).
 این موضوع که احکام شرعی دارای مصالحی است مربوط به بندگان، بسیار واضح و روشن است و جای هیچ تردید و شبهه‌ای در آن نیست. اینک برای توضیح و تبیین بیشتر به طریق زیر به ذکر شواهدی در این زمینه می پردازیم:

۱- خداوند فرموده است: «ای مردم پندی (با اهمیت) برای شما و شفای دردهای دلها و هدایت و رحمت برای مؤمنان، از جانب پروردگارتان آمده است، بگو به فضل و رحمت خدا فقط باید شادمان شوند...»^(۲).
 این آیه شریفه از چند جهت می رساند که آن چه را خداوند به مردم ابلاغ می کند، مصالح ایشان مورد نظر است بدین قرآن:
 اولاً: پند و موعظه سبب مهمترین مصلحتهاست که انسان را از سقوط در ورطه‌های گمراهی نجات می دهد و به برترین کمالات راهنمایی می کند، پس معلوم می شود که مصالح افراد و جامعه مورد نظر شارع بوده است.
 ثانیاً: مواعظ قرآن شفا بخشی است که امراض درونی را شفا می بخشد و مردم را از کشمکشهای درونی و نگرانیها نجات می دهد.
 ثالثاً: قرآن به هدایت و رحمت توصیف شده و معلوم است که آن دو وصف منشأ تمام خیرات و فضائل است.
 رابعاً: در این آیه دستور داده شده که نائل شدن به آن چه این آیه، بیان کرده موجب شادمانی است و این بدان جهت است که شادمانی شایستگی ندارد، مگر در موردی که مصالح و فوائد عظیمی حاصل شده باشد.

۲- «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب»^(۳)؛ این آیه شریفه صراحت

۱- رک: قواعد فقه، ترجمه و نگارش القواعد والفوائد، شهید اول، طبع دانشگاه فردوسی، که

توسط نگارنده صورت گرفته است، ص ۶۵.

۲- یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین

قل بفضل الله و برحمة فبذلک فلیفرحوا...

۳- البقره، آیه ۷۹.

دارد که مصلحت و فلسفه قصاص حیات افراد اجتماع است که اگر قصاص درکار نباشد، مردم بی بندوبار و خودسر، به کشتن نفوس می پردازند و زندگی و آسایش مردم، به خطر می افتد.

آیات در این زمینه بسیار فراوان است و به گونه‌ای است که از اکثر آیات مربوط به احکام، چنین بر می آید که احکام اسلامی برای مصالح عباد تشریح شده است. مثلاً در مورد نماز آمده است: «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر»^(۱) و همچنین در آیه «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، لعلکم تتقون»^(۲) مصلحت روزه، رسیدن به تقوا ذکر شده است و به همین منوال است اکثر آیاتی که حکمی از احکام فقهی را بیان کرده است.

علاوه بر آیات، روایات فراوانی نیز بر این مقصود دلالت دارد که نمونه‌ای از آنها ذیلاً نقل می شود:

۱- از پیامبر (ص) چنین نقل شده است: «لا بیع بعضکم علی بعض»^(۳)؛ مضمون حدیث این است که: اگر کسی قصد فروش کالایی را دارد (شما داخل بیع او نشوید) و کالای خودتان را به مشتری او عرضه ننمایید که متاع خودتان را بفروش برسانید (و بیع او را مانع نشوید).^(۴) و نیز از آن حضرت روایت است: «لا بیع حاضر لباید»^(۴) مقصود این است که شخص غریبی یا دیگری کالایی را که مردم به آن نیاز دارند به شهری وارد کند و در نظر داشته باشد که نقداً آن را بفروشد، شخص دیگر به نزد او بیاید و بگوید، آن را نزد من یا نزد دیگری بگذار تا کم کم به بیشترین قیمت بفروش برسد. رسول خدا از

۱- العنکبوت، آیه ۴۵. «... انما یحرم ما کان له فی الذم» در مورد حرام بودن آن، به کار رفته بقول

۲- البقره، آیه ۱۸۳. «... انما یحرم ما کان له فی الذم» در مورد حرام بودن آن، به کار رفته بقول

۳ و ۴- نهی رسول الله ان یبیع حاضر لباید، صحیح البخاری، ۴: ۶۲ و ۶۳، طبع محمد توفیق

عویضه و نیز در همین مأخذ، ۴: ۶۳ و ۶۲، لا بیع بعضکم علی بیع بعض. در روایت دیگر در

مأخذ فوق «لا یستاع المرء علی بیع اخیه»؛ و رک: دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج

فی الشریعة الاسلامیه، ص ۱۱.

آن جهت از این عمل نهی فرموده که مردم در مضیقه و سختی قرار نگیرند. و یک عده سودجو از آن بهره ببرند.

مفضل بن عمر از امام صادق (ع) سؤال کرده است که چرا خداوند، شراب، مردار، خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمود: «همانا خداوند - تبارک و تعالی - اینها را بر بندگان حرام ننموده از جهت این که میلی به محرّمات داشته (و بندگان را از آن منع کرده تا خودش از آنها بهره مند گردد) و غیر محرّمات را برای بندگان حلال نکرده به این دلیل که به آنها (میل و) رغبت نداشته (و چون نسبت به آنها بی میل بوده آنها را برای دیگران وا گذاشته) است؛ اما خداوند که آفریننده انسان است می داند که قوام بدن و مصلحت او به چه چیز وابسته است؛ لذا آن را برایشان از راه لطف، حلال و مباح نموده، و نیز آن چه را که برای آنان، زیان دارد، ممنوع و برایشان حرام کرده است.

سپس محرّمات را برای انسان ناچار، مباح نمود، در وقتی که منحصرأ قوام بدنش به آن بستگی داشته باشد. سپس فرمود: هیچ کس بر خوردن گوشت میتة مداومت نمی ورزد، مگر این که بدنش ضعیف می شود...»^(۱)

معنی غسر، حرج و إضر

از جستجو در کلمات اهل لغت چنین بر می آید که «حرج» به معنی تنگنایی و ضیق است.^(۲) از ابن اثیر نقل شده است که «حرج» در اصل به معنی ضیق (و

۱- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، طبع دار الخیاء التراث العربی، بیروت، ۱۶: ۳۱۰، عن مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله (ع): اخبرنی - جعلی الله فداک - لِمَ حرّم الله الخمر والمیتة والدمّ و لحم الخنزیر؟ قال ان الله - تبارک و تعالی - لم یحرّم ذلك علی عباده و احلّ ما سواه من رغبة...»

۲- لسان العرب، مادة «حرج...» قال ابن الاثیر: الحرج فی الاصل الضیق. و ابو عبد الله محمد بن احمد انصاری، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، سوره «الانعام»: ۱۲۵ و یقع علی الاثم و الحرام. و قیل الحرج اضیق الضیق... فی حدیث ابن عباس فی صلاة الجمعة: «کره ان یحرجهم

تنگنایی) است. به گناه و حرام نیز حرج اطلاق می‌شود و گفته شده که معنی حرج، ضیق (و تنگنایی) شدید و جدی است... در حدیثی که از ابن عباس در مورد نماز جمعه نقل شده، آمده است: «كَرِهَ أَنْ يُحْرَجَ بِهِمْ»؛ یعنی خوش نداشت که ایشان را در تنگنایی واقع سازد. ابن اثیر گفته است: «حرج» در حدیثهای فراوانی ذکر شده و در همه آنها به همین معنی تنگنایی است.

فراء گفته است: ابن عباس «حرج» را به مکانی که درختان فراوانی دارد که چوپان به آن دسترسی پیدا نمی‌کند، تفسیر کرده است. زجاج گفته است «حرج» در لغت به معنی «اضیق الضیق» است، که به معنی تنگنایی جدی است.

حرج نماز زن در موردی است که (مانند ایام قاعدگی) نماز بر او حرام باشد و آن از مصادیق ضیق (و تنگنایی) است؛ زیرا وقتی شیئی حرام بشود، دائرة ارتکاب آن محدود می‌شود و شخص درباره آن در مضیقه قرار می‌گیرد...

ازهری گفته است: «کلاب محرّجه» بر سنگهای قلاده‌دار، اطلاق می‌شود. «حِرْج» به معنی قلاده است... و «حَرَجَ اليه»... یعنی پناه برد به او.

از بیان فوق چنین بر می‌آید که هر چند معانی و مصادیق گوناگونی برای «حرج» ذکر شده است، اما با امعان نظر می‌فهمیم که تمام آن معانی به یک مفهوم بر می‌گردد و یک معنی را افاده می‌کند، که همه ناظر به معنی ضیق و تنگنایی است. مثلاً این که گفته شده «حرج» به معنی گناه، حرام، قلاده یا معانی مشابه دیگر به کار می‌رود، تمام اینها از مصادیق ضیق و تنگنایی است و از باب تفسیر مفهوم به مصداق است؛ مانند این که «رجل» را برزید اطلاق کنند و زید را یکی از معانی رجل به حساب آورند.

توضیح آن که اگر گفته شده «حرج» در مورد حرام یا گناه، به کار رفته بدان جهت است که اگر عملی حرام یا گناه باشد، انسان در تنگنا و ضیق قرار می‌گیرد و باید از آن اجتناب نماید و خود را نسبت به آن محدود سازد و نیز اگر گفته‌اند «حِرْج»

→ ای یوقعههم فی الحرج. قال ابن الاثیر: و ورد الحرج فی احادیث کثیرة و کلها راجعة الی هذا المعنی...

قال الفراء: والحرج فیما فسر ابن عباس هو الموضع الكثير الشجر....

به معنی قلاده است برای آن است که گردن در تنگنا و فشار واقع می شود. و به همین گونه است سایر معانی از قبیل پناه گرفتن یا مکانی که درخت فراوان دارد که برای چوپان مانع ایجاد می کند. اما این که از ابن اثیر نقل شده که «حرج» به معنی «اضیق الضیق» استعمال شده که مقصود تنگنایی جدی و شدید است، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا، اولاً: بر خلاف مفاهیمی است که از کتاب و سنت استفاده می شود، و ثانیاً: ابن اثیر از آن به لفظ «قیل» تعبیر نموده که بر ضعف آن اشعار دارد. ثالثاً: ما منکر آن نیستیم که اگر در برخی از موارد قرینه‌ای در کار باشد، آن معنی را برساند.

معنی «إِصْرٌ»

«إِصْرٌ» در لغت به معنی پیمان سنگین است که قول خداوند متعال: «وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي»^(۱) و «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»^(۲) ناظر به همین معنی است.^(۳) بنا به قول ابوزید: «أَخَذْتُ عَلَيْهِ إِصْرًا وَأَخَذْتُ مِنْهُ إِصْرًا»، یعنی از خداوند پیمانی بر او گرفتم؛ چنان که خداوند فرموده است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا».

زجاج گفته است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا» یعنی کاری که بر ما دشوار است ما را به آن تکلیف مکن. از ابن عباس نقل است که منظور از «إِصْرٌ» در این آیه، پیمانی است که به آن وفا نشود. ابومنصور گفته است مقصود از آن عذاب گناهی است که دشوار است.

- ۱- آل عمران، آیه ۸۱.
- ۲- الاعراف، آیه ۱۵۷.
- ۳- لسان العرب، ماده «إِصْرٌ»... الإِصْرُ الْعَهْدُ الثَّقِيلُ. وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ «وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» وَ فِيهِ «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»... ابوزید: أَخَذْتُ عَلَيْهِ إِصْرًا وَأَخَذْتُ مِنْهُ إِصْرًا أَي مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ... وَقَالَ الزَّجَّاجُ: وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا أَي مَا يَثْقُلُ عَلَيْنَا... وَ رَوَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ الْمَقْصُودُ مِنْهُ عَهْدًا ثَقِيلًا... عَهْدًا ثَقِيلًا... عَهْدًا ثَقِيلًا... عَهْدًا ثَقِيلًا...

ابن شمیله گفته است: «اصر» پیمان سنگین و پیمانی که به عهد و قسم مربوط باشد و نیز به معنی حبس و تنگنایی است. در مجمع البحرین آمده است: معنی اصلی «اصر» تنگنایی و حبس است. گفته می شود «اصره یا صیره» این در صورتی است که کسی را در تنگنایی و حبس قرار دهند، بر سنگینی «اصر» اطلاق می شود؛ چون شخص را به واسطه سنگینی اش در ضیق قرار می دهد. در قول خداوند متعال: «و یضع عنهم إصرهم» منظور از آن، سنگینی تکلیف است. آن چه از شرح فوق، درباره معنی «اصر» مفهوم می گردد، این است که آن در اصل به معنی حبس و ضیق است و معانی دیگر از قبیل عهد، گناه و سنگینی از جهت مناسبتی که بین آنها و معنی حبس و ضیق وجود دارد، از متفرعات محسوب می شود.

معنی «عُسر» همانا آن تنگنایی و شدت و سختی است، به ضدّ «یُسْر»، تعریف می شود. خداوند متعال فرموده است: «سَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»^(۱)؛ یعنی خداوند به زودی پس از سختی آسانی قرار می دهد. در آیه دیگر: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^(۲)، همانا با سختی آسانی است؛ زیرا «یُسْر» تکرار شده و نکره است و در هر مورد معنی جداگانه ای را می فهماند به خلاف «عُسر» که معرفه است و مفهوم یک معنی است؛ همچنین در قرآن مجید می خوانیم «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ»^(۳) و اما کسی که بخل ورزد و خود را بی نیاز بداند و کار نیک را تکذیب نماید بزودی سختی (و مشقت) را برایش فراهم می آوریم. منظور از «عسری» عذاب است. تعاسر فروشنده و خریدار، در صورتی

۱- الطلاق، آیه ۷.

۲- الانشراح، آیه ۵.

۳- واللیل، آیه ۸ و ۹.

است که با یکدیگر توافق نداشته باشند. اعتسار شخص نسبت به مال فرزندش، در هنگامی است که فرزند کراهت داشته باشد که پدرش در مال او تصرف کند...»^(۱)

از مواردی که برای معانی «عسر» و مشتقات آن ذکر نمودیم به خوبی واضح می‌گردد که معنی «عسر» دشواری و سختی است، تعاسر خریدار و فروشنده و همچنین اعتسار شخص نسبت به مال فرزندش و دیگر معانی آن با همین معنی تناسب دارد.

در قرآن مجید آیاتی که در آنها «عسر» و مشتقات آن به کار رفته است همه بر محور سختی و صعوبت دور می‌زند.

معنی «رفع»

«رفع» در لغت ضد «وضع» است. رفع زراعت آن است که پس از درو کردن آن را به خرمن ببرند؛ بنابراین رفع شیء بدین معنی است که آن را، از جای خودش بردارند و زائلس نمایند به گونه‌ای که در آن جا موجود نباشد؛ پس «رفع حرج» در لغت، به معنی برطرف نمودن تنگنایی و دشواری است به نحوی که وجود نداشته باشد.

در برخی از موارد، «رفع» به معنی بالا بردن مقام و درجه است که مقصود زائل کردن مرحله‌ای و رسیدن به مرحله بالاتر است و با معنی اصلی اش که برطرف کردن است، تناسب کامل دارد.^(۲)

۱- لسان العرب، ماده «عسر»: العُسْرُ والعُسْرُ، ضد اليسر و هو الضيق والشدة والصعوبة. قال الله تعالى: «سيجعل الله بعد عُسْرٍ يُسْرًا» و قال: «فإنَّ مع العسر يسراً، ان مع العسر يسراً...» و قوله - عز وجل «فسنيسره للعُسْرِي» قالوا «العُسْرِي» العذاب... و تعاسر البيعان: لم يتفقا... و اعتسار الرجل من مال ولده اذا اخذ من ماله و هو كاره...

۲- لسان العرب، ماده «رفع»... والرفع ضدّ الوضع، رفعته فارتفع فهو نقيض الخفض... عن ابن السكيت قال: يقال: جاء زمن الرِّفَاعِ و الرِّفَاعِ اذا رفع الزرع... و رفع الزرع يرفعه رفعاً: نقله من

اما در اصطلاح فقها «رفع حرج» به معنی: آسان گرفتن بر مکلفین است، به وسیله خطابات به منظور دور نمودن سختی و تنگنایی از ایشان، در تکالیف شرعی. (۱)

ادله‌ای که قاعده «رفع حرج» را اثبات می‌کند بدین قرار است: «ما یجوز فی الدین من حرج» نخست، برخی از آیاتی که در این زمینه است: «ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج» (۲)؛ خداوند نمی‌خواهد که شما را در تنگنایی قرار دهد. توضیح آن که برنامه‌ای را که خداوند برای مکلفین تشریح نموده نخواسته است در آن هیچ‌گونه حرج و تنگنایی برای ایشان به وجود آید.

۲- «وجاهدوا فی الله حق جهادیه هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج!...»؛ چنان که باید در راه خدا کوشش و تلاش کنید او شما را (از بین امم) برگزید.

خداوند برای شما در دین هیچ‌گونه حرجی قرار نداده؛ یعنی بر شما آنچه را که شما را در تنگنایی و دشواری واقع سازد، واجب نکرده است. اما شما می‌باید مضمون این آیه چنین است: آن چنان که باید به حد کامل و با اخلاص نسبت به امثال او امر و ترک محرمات الهی کوشا باشید. پس از آن که خداوند شما را از بین امم برگزیده و شریعت سهل و آسان را برای شما تشریح نموده و تکلیف دشوار را از شما برداشته؛ هیچ عذری ندارید که با اخلاص و آن‌گونه که شایسته عبودیت است در مورد انجام مقررات خداوندی تلاش و کوشش ننمایید؛ بنابراین، این آیه شریفه به وضوح دال بر این است که در دین الهی هیچ‌گونه حرج و تنگنایی وجود ندارد و احکام اسلامی به نحوی وضع شده که دشواری در آنها نیست.

و لکن الله یشاء... فان اذاعت لیسانک... اجتهد فی الدین... لا یجوز فی الدین من حرج... (۱)

۱- برای این آیه...

۲- برای این آیه...

الموضع الذی یحصده فیہ الی البیدر... ذکر عدنان محمد جمعه، ص ۲۲-۷۵۱، برای ساله ۱۴-۵

۱- رک: رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه، ص ۲۵.

۲- المائده، آیه ۷.

دلیل این مطلب آن است که چنان که خواهد آمد، ائمه معصومین (ع) (۱) در مقام استدلال بر نفی احکام حرجی به همین آیه استدلال نموده‌اند. (۲)

۳- «لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج» (۳)؛ درباره نابینا، لنگ و بیمار، سختی و تنگنایی (در مقررات دینی) وجود ندارد. یعنی تکالیفی را که دیگران بر آن توانایی دارند، اما افراد یاد شده برای انجام آن تکالیف در مضیقه و دشواری هستند، شارع اسلام به ایشان رخصت داده که مطابق توانایی خود وظایفشان را انجام دهند و نخواسته که در مشقت و سختی قرار گیرند.

۴- «یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر» (۴)؛ خداوند آسانی شما را می‌خواهد، نه این که سختی و دشواری شما را بخواهد.

۵- «و یضع عنهم اصرهم والاعلال التي کانت علیهم» (۵)؛ پیامبر اسلام از پیروان خود بار سنگین (تکالیف) و غلها را (که دست و پاگیر و مانع تکامل ایشان است) بر می‌دارد.

آیات در این باره بسیار فراوان است که ذکر یکایک آنها از حوصله این مقال خارج است؛ لذا به آنچه در فوق آمده بسنده نمودیم؛ و اینک به ذکر برخی از روایات مورد بحث می‌پردازیم:

۱- از پیامبر (ص) نقل شده است: «ان الله یحب الرفق فی الامر کله» (۶)؛ همانا خداوند در تمام کارها مدارا نموده (و آسان‌گیری) را دوست دارد.

۲- ابن اردع از رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ان الله

۱- رک: وسائل، ابواب آب مطلق و مضاف، ۱: ۱۵۳ و ۱۱۳.

۲- تفسیر قرطبی، ذیل آیه ۷۸ در این باره توضیح داده است.

۳- النور، آیه ۶۱.

۴- البقره، آیه ۶۱.

۵- الاعراف، آیه ۱۵۷.

۶- موسوعة اطراف الحدیث النبوی الشریف، محمد السعید البسیونی، ذیل جمله «ان الله» ۳:

۲۱۵. و کنز العمال، شماره ۵۳۳۳، جلد ۳، طبع مؤسسه الرساله، بیروت.

اراد بهذه الامة اليُشر ولم يُرذ بهم العُسر»^(۱)؛ همانا جز این نیست که خداوند به این امت آسانی (و تسامح) را اراده کرده و سختی (و دشواری) را اراده نکرده است.

۳- عایشه از آن حضرت بازگو نموده است: «كان رسول الله إذا امرهم امرهم من الاعمال ما يطيقون»^(۲)؛ روش رسول خدا این بود که هرگاه به مسلمانان دستور می داد، به کاری که توان آن را داشتند دستور می داد.

۴- محمد بن ابی نصر، قال: سألته عن الرجل يأتي السوق فيشتري جُبّة فراءٍ الايدري اذكيّة هي ام غير ذكيّة ايصلّي فيها؟ فقال: نعم ليس عليكم المسألة. انّ ابا جعفر (ع) كان يقول: «ان الخوارج ضيقوا على انفسهم بجهالتهم» ان الدين اوسع من ذلك^(۳) از ابی نصر (بزنطی) روایت شده که شخصی به بازار می رود و جبّه ای پوستی خریداری می نماید و نمی داند که ذبح شرعی شده و مذکّی است یا نه؟ آیا می تواند با آن نماز بخواند؟

«امام فرمود: آری. و لازم نیست از آن سؤال (و جستجو) کند. ابو جعفر (ع) می فرمود: «همانا خوارج بواسطه جهالتشان بر خود، تنگ گرفتند (در نتیجه گمراه شدند) دین (اسلام آسان گیری و) وسعتش بیشتر از اینهاست.»

از این روایت چنین بر می آید که از آن جهت سوق مسلمین معتبر شمرده شده که مردم در سختی و دشواری قرار نگیرند و دچار زحمت نشوند که به جستجو و کنجکاوی پردازند. امام برای این که بفهماند توسعه و تسهیل به بازار مسلمانان اختصاص ندارد و عمومیت دارد، فرمود دین خدا آسان گیری اش وسیع تر از آن است که به یک مورد، مخصوص باشد.

۵- سعده بن زیاد، در روایتی از پیامبر (ص) چنین نقل کرده است: قال (ص): «مما اعطى الله أمتي و فضلهم على سائر الامم: اعطاهم ثلاث خصال لم يُعطها الأنبياء (نبيّاً) و ذلك انّ الله - تبارك و تعالی - كان اذا بعث نبياً قال له: اجتهد في دينك ولا حرج عليك.

۱- رفع الحرج في الشريعة الاسلاميه، دكتور عدنان محمد جمعه، ص ۳۲.

۲- همان جا؛ و نیز برای مزيد اطلاع بر این گونه احاديث، به كنز العمال، جلد ۳: ۲۸، رجوع شود.

۳- وسائل الشيعه، ۲: ۱۰۷۲ - ۱۰۷۱.

و انّ الله - تبارک و تعالیٰ - اعطى ذلك أمتى حيث يقول: «ما جعل عليكم في الدين من حرج، يقول من ضيق...»^(۱).
 «از چیزهایی که خداوند به امتم عطا فرمود و آنان را برامم دیگر برتری داد، سه خصلت است که جز به پیامبران داده نشده؛ و آن بدین گونه است که خداوند - تبارک و تعالیٰ - وقتی پیامبری را مبعوث می کرد به او می گفت: در دین (و وظایف) خود، اجتهاد (و کوشش) کن پس از آن ضیق (و تنگنایی) بر تو نیست. خداوند - تبارک و تعالیٰ - همین را به امت من عطا کرد، چنان که می فرماید: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ مقصود این است که هیچ ضیق (و صعوبتی) بر این امت نیست...».

۶- حمزة بن طیار در حدیثی از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است: ... (روزی) پیامبر (ص) را (در بین الطلوعین) خواب ربود و نمازش قضا شد. خداوند به وی فرمود: من ترا به خواب می برم و بیدارت می کنم، هر وقت از خواب برخاستی نماز بخوان تا مردم بدانند، اگر خواب برایشان غالب گردد و نماز نخوانند، وظیفه شان چیست؟ و چنان نیست که بگویند چون پیامبر (ص) بر اثر غلبه خواب نماز نخواند، هلاک شد. به همین گونه است روزه گرفتن (خداوند می فرماید: من بیماریت می کنم و من بهبودت می دهم هنگامی که شفایت دادم، روزه بگیر. سپس امام صادق (ع) فرمود: همچنین در هر کار (از اوامر الهی) که بنگری هیچ کس را در تنگی و فشار نمی بینی. هیچ کس را نمی یابی مگر این که خداوند بر او حجت دارد و مشیت خدا در مورد کار او جاری است. من نمی گویم مردم آن چه را بخواهند انجام دهند. (چنان که اهل تفویض می گویند.) سپس فرمود: «همانا هدایت و گمراهی به خداست» (پس به خودشان وا گذاشته نشده اند) و فرمود: مردم به کمتر از توانشان مأمور و (مکلف) شده اند و به هر چه مأمورند توانش را (بطور متعارف) دارند و هر چه از توانشان خارج است نسبت به آن تکلیفی ندارند.

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی (آخر سورة حج)، و قریب به این مضمون را در

تفسیر قرطبی در ذیل آیه، همین قتاده از پیامبر (ص) نقل کرده است. ۲۰۲/۲، تفسیر قرطبی، ۲۰۲/۲

اما در مردم خیری نیست (زیرا آنان پس این همه تسهیل و توسعه و سهولت ناسپاسی می‌کنند و وظایف خود را انجام نمی‌دهند). سپس این آیه را تلاوت فرمود: «در مورد جهاد برضعیفان و بیماران و کسانی که مالی ندارند که انفاق کنند، تنگنایی (و دشواری) نیست (و نباید خود را به مشقت بیندازند...»^(۱).

این حدیث شریف دارای نکات فراوانی است که از برخی از فقرات آن، به ویژه از عبارت «لم تجد احداً فی ضیق» و استشهاد به آیه «لیس علی الضعفا ولا علی المرضى ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج»^(۲) نفی تکالیف حرجی و دشوار فهمیده می‌شود.

۷- عبدالاعلی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض نمودم: لغزیدم ناخنم از پایم جدا شد. (برای مداوا) زهره‌ای برانگشتم نهادم، برای وضو چه کنم (و چگونه مسح کنم)؟ فرمود: «این و امثالش از کتاب خداوند - عزوجل - شناخته می‌شود. خداوند - تعالی - فرموده است در دین (و احکام آن) بر شما ضیق (و دشواری) نیست بر همان مراره مسح بکش»^(۳) از این روایت برمی‌آید که رفع، علت حکم است نه حکمت؛ چون تصریح کرده که از یک مورد به مورد دیگر می‌توان حکم را سرایت داد و بیان فرموده که این و آن چه از این قبیل است از کتاب خداوند فهمیده می‌شود که به مثابه یک علت عمل می‌شود.

آن چه از مضمون این روایت استفاده می‌شود این است که چون پا مجروح شده است نباید بر جراحت مسح نماید و نباید در این باره خودش را در حرج و ضیق واقع سازد؛ بلکه بر «زهره» که به عنوان معالجه بر زخم قرار داده، مسح را انجام

۱- محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، طبع دفتر نشر فرهنگ اهل البیت، ۱: ۲۳۲: عن حمزة بن الطیار عن ابي عبد الله... فنام رسول الله (ص) فقال: انا أنیمک و انا و قظک فاذا قمت فضل لیعلموا اذا اصابهم ذلک کیف یصنعون. لیس کما یقولون اذا نام عنها هلک...

۲- التوبه، آیه ۹۲.

۳- عن عبدالاعلی مولى آل سام: قال: قلت لابی عبد الله عثرتُ فانقطع ظفري فجعلت علی اصبعی مرارةً فكيف اصنع بالوضوء؟ قال يعرف هذا واشباهه...، وسائل: ۱: ۳۲۷.

می دهد، و این تخفیف و تسهیلی است که شارع برای مکلفین منظور داشته است. گرچه ظاهر روایت می رساند که یکی از ناخنهایش از انگشت جدا شده و بر آن «زهره» نهاده است؛ بنابراین او می تواند بر سایر انگشتانش مسح بکشد. پس چرا امام دستور داده که بر «مراره» مسح را انجام دهد؟ اما می توان گفت: مقصود جدا شدن جنس ناخن است که بیشتر از یک ناخن را نیز شامل می گردد؛ مقصود این نیست که یکی از ناخنهایش جدا شده تا او بتواند، بر سایر قسمت پا مسح بکشد. ایرادی که بر این روایت وارد کرده اند این است که عبدالاعلی توثیق نشده است.^(۱) آن چه این اشکال را برطرف می کند این است که ابن محبوب در سلسله سند است و او، از اصحاب اجماع است^(۲) و معلوم است که اگر خبری صحیح نباشد وی آن را نقل نمی کند.

مقایسه معانی حرج، عسر و اصر

از آن چه درباره بررسی معانی لغوی این سه کلمه نقل نمودیم، معلوم می شود که معانی آنها با یکدیگر اختلاف اساسی ندارد و همه پیرامون یک مفهوم دور می زند که قدر جامع آن ضیق و دشواری است. با وجود این فاضل نراقی گفته است: نسبت «عسر» به «حرج» و ضیق از باب عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر ضیقی عسر است بدون عکس؛ به این دلیل که اگر کسی فرزند خود را برآشامیدن دوا یا ناگواری و ادا کند، در این صورت مصداق «عسر» تحقق می یابد، اما «ضیق» و «حرج» بر آن اطلاق نمی شود. و نیز اگر کسی که توان حمل ده من بار را دارد به او بگویند، تا یک فرسخی نه من بار را ببرد، «عسر» مصداق پیدا می کند و گفته می شود بر او سخت گرفته شده است و در این مورد «ضیق» به کار نمی رود. اما اگر هر روز فرزندش را به حمل آن بار، تا یک فرسخی مجبور نماید، صحیح است که

۱- در کتاب نقد الرجال، میرمصطفی تفرشی و نیز در کتاب منتهی المقال، ابوعلی کربلایی

چیزی که بر قدح عبدالاعلی باشد، وجود ندارد.

۲- رک: نقد الرجال، میرمصطفی تفرشی، طبع تهران، سنگی، سال ۱۳۱۸، ص ۹۷.

بگویند او را در «ضیق» و حرج قرار داده است. و به همین گونه است وضو گرفتن با آب سرد، در روز بسیار سرد که از مصدیق «عسر» است و مصداق «ضیق» و «حرج» محسوب نمی شود^(۱)؛ مگر این که در آن تکرار ملحوظ گردد.

از شرح فوق چنین بر می آید که بنابه قول فاضل نراقی «حرج» تنها سختی کار نیست، هر چند بسیار دشوار باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید تزییفی خاص برای مکلف ایجاد شده باشد تا بر آن «حرج» و «ضیق» صدق نماید؛ مثلاً وضو گرفتن یا غسل کردن با آب بسیار سرد، در زمستان هر چند بسی، دشوار است که مصداق «عسر» واقع می شود، اما حرجی بودن بر آن صدق نمی کند، مگر این که علاوه بر آن یک نوع تنگنایی و صعوبت بر مکلف عارض گردد و آن در صورتی است که عمل مکرراً انجام شود، که در این هنگام «ضیق» و «حرج» مصداق پیدا می کند.

واضح است، این گونه معنی برای «عسر» و «حرج» علاوه بر این که با آن چه اصحاب از معنی «حرج» فهمیده اند مخالفت دارد؛ می بینیم که فقها در بسیاری از مسائل برای رفع تکلیف به مطلق دشواری و صعوبت، استدلال نموده اند و هیچ گاه به ضیقی خاص که مثلاً از تکرار عمل حاصل شود، اشاره نکرده اند.^(۲) و همچنین چنان که از روایات مورد بحث بر می آید، بنا نحوه استدلال ائمه (ع) در موارد مختلفی که از این قاعده سخن به میان آورده اند، مطابقت ندارد.

حق این است که: «حرج» هر چند در اصل به معنی «ضیق» و شدت است؛ اما «ضیق» در کارهای حرجی، جز عسر و سختی ای که از عمل حاصل می شود، چیز دیگری نیست؛ زیرا در صورتی که عملی سخت و دشوار باشد مکلف به وسیله انجام آن در تنگنایی و ضیق قرار می گیرد، و چنان چه سهل و آسان باشد، ضیق و تنگنایی بوجود نمی آید. و امر دیگری در آن دخالت ندارد.

مثالهایی را که فاضل نراقی (ره) برای اثبات مدعای خود آورده است،

۱- رک: عوائد الایام، احمد بن محمد مهدی نراقی، طبع سنگی، سال ۱۲۰۵، ص ۶۱، ... العسر

کما اشرنا لیه اعم مطلقاً من الضیق...

۲- ناصر مکارم، القواعد الفقہیہ، ۱: ۱۸۰، ۱۸۱.

مخدوش، دارای اشکال و قابل انکار است. یکی از مثالهایی که ایشان برای مختار خود، بیان نموده این است که: اگر کسی برده خود را بر شرب دوایی که بسیار ناگوار است مجبور کند، می‌گویند او را به عسر و سختی انداخته است: واضح است در این صورت نیز صحیح است که گفته شود او را در حرج و تنگنایی و ضیق قرار داده است، هر چند این عمل را، یک بار، انجام داده باشد؛ این بدان جهت است که او بدین وسیله در ضیق و تنگنایی واقع شده است؛ به عبارت دیگر «حرج» نوعی ضیق و محدودیت است هر چند منشأ آن «عسر» و دشواری باشد و لازم نیست که در اوقات مختلف تکرار و تداوم یابد؛ چنان که اندکی پیش گفتیم بهترین دلیل واضح بر این مقصود موارد استعمال کلمه «عسر» است در کتاب و سنت و عرف، که با مفهوم «حرج» تفاوتی ندارد و منظور از «حرج» همان عسر و صعوبتی است که بر عملی عارض گردد.

تقدم قاعده «رفع حرج» بر احکام اولیه

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: اگر معنی «حرج» که در اسلام رفع شده صرف «ضیق» و دشواری باشد که معنی مقابل آن، گشایش، سهولت و آسانی است؛ پس لازم می‌آید از هر تکلیفی که مشتمل بر کمترین درجه دشواری و تنگنایی باشد، صرف نظر شود و مردم درباره آن وظیفه‌ای نداشته باشند، در نتیجه بسیاری از تکالیف شرعی مانند روزه گرفتن در روزهای طولانی تابستان و وضو ساختن با آب سرد، در سرمای بسیار شدید زمستان، تخفیف پیدا کند و واجب نباشد؛ بلکه اکثر تکالیف دارای نوعی دشواری و مشقت است و اصولاً معنی تکلیف، دستور دادن به کاری است که دارای سختی و صعوبت است.^(۱) بنابراین اگر این قاعده که رافع عسر و حرج است به طور مطلق، مورد عمل قرار گیرد، فقه جدیدی به وجود می‌آید و مسائل فقهی وضع دیگری پیدا می‌کند.

۱- کلفه تکلیفًا: امره بما یسئق علیه: تکلفت الشيء: تجشمته علی مشقة و علی خلاف عادتک...

رک: لسان العرب، ماده «کلف».

از ایراد فوق این نتیجه حاصل می شود که هر چند معنی عرفی و لغوی عسر و حرج و ضیق، وسعت دارد و موارد بسیاری را شامل می گردد؛ اما مرتبه معینی مورد نظر شارع بوده و یقیناً مطلق عسر و حرج اراده نشده است. پس باید بررسی و تحقیق نماییم که مفهوم آن چیست و حدّش کدامست؟ به سخن دیگر میزان تطبیق این قاعده با مصادیق و کاربرد آن در موارد مختلف بادلیل و برهان باید معین گردد تا در هنگام اعمال آن، اشکال و ابهامی رخ ندهد.

نحوه استفاده از این قاعده و چگونگی تشخیص صغریات آن، برای برخی مانند شیخ حرّ عاملی مشکل شده، به گونه ای که گفته است: «اخباری که در مورد قاعده عسر و حرج آمده است مجمل است و در غیر تکالیفی که فوق طاقت مکلفین است، مورد عمل قرار نمی گیرد؛ اگر چنین نباشد، لازم می آید که تمام تکالیف کنار گذاشته شود»^(۱).

آنچه می تواند مورد قبول باشد و این قاعده بر آن، منطبق گردد، این است که مقصود از دشواری و مشقت، که بدان وسیله تکلیف بر طرف می شود، آن است که مردم در راه رسیدن به اهداف خود، عاده آن را تحمل نمی کنند و معلوم است که این قاعده پایین تر از آن مرتبه را شامل نمی شود. و ظاهر روایات و کلمات فقها نیز بر همین مقصود، دلالت دارد؛ بنابراین همین که مکلف، در موردی صعوبت و دشواری احساس کند، به گونه ای که عرفاً دشواری و مشقت به حساب می آید هر چند به حدّی نرسد که طاقت فرسا باشد، تکلیف اصلی رفع می شود. روایات بسیاری در موارد مختلف درباره برطرف شدن تکلیف در هنگام پدید آمدن صعوبت و دشواری نقل شده است:

عمر بن اذینه می گوید^(۲): «از امام صادق طیّ نامه ای پرسیدم، حدّی که بیمار

۱- رک: ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ۱: ۱۸۲، ط ۲.

۲- وسائل الشیعه، ۴: ۶۹۸، عن عمر بن اذینه قال کتبت الی ابی عبد الله، اسأله ما حدّ المرض الذی یفطر فیہ صاحبه والمرض الذی یدع صاحبه الصلاة قائماً... روایات متعددی به همین مضمون در همین مأخذ آمده است.

روزه‌اش را می‌گشاید و نمازش را به حالت نشسته می‌خواند چیست؟ فرمود: «بلی الانسانُ علی نفسیه بصیره»^(۱) و فرمود: این به تشخیص خودش بستگی دارد، او (از هر کس) به (توان) خویش داناتر است». و نیز جعفر بن ابراهیم جعفری از امام صادق (ع) و آن حضرت از پیامبر (ص) چنین نقل کرده است:^(۲) «به پیامبر گزارش داده بودند که مرد مجروحی جنب شده به او دستور داده‌اند که غسل کند و بر اثر غسل به کزاز مبتلا شده و از دنیا رفته است. رسول خدا (ص) فرمود: خدا بکشدشان او را کشته‌اند؛ دواي نادان عاجز، پرسش است (بر او لازم بوده است که از اهلش سؤال کند تا حقیقت برایش روشن شود و مفسده‌ای واقع نشود).

در روایت دیگر آمده است: «رسول خدا (ص) رویه‌اش این بود: هنگامی که دستور می‌داد، به آن چه، در توان مردم بود، امر می‌فرمود».^(۳) همچنین در متون فقهی تصریح شده است که مناط در اعمال قاعده رفع حرج، همان است که در موردی عرف تشخیص بدهد که آن عمل دارای حرج و دشواری است؛ توضیح آن که: خوف بر عرض یا مال به شرط این که مال قابل اعتنا باشد، یا ضرر مربوط به جراحی یا زخمی باشد که به حدّ جبیره نرسد یا این که خوف آن را داشته باشد که جراحی، دیرتر بهبود یابد؛ در صورتی که خوف در این گونه موارد منشأ عقلایی داشته باشد، حتی اگر از استعمال آب برای وضوء بر تشنگی حیوان محترمی خوف داشته باشد و نیز اگر دادن آب باعث شود که بر دریافت کننده آب منت بگذارند، در تمام این موارد، به جای وضوء یا غسل

۱- سورة القيامة، آیه ۱۴؛ مضمون آیه این است که انسان نسبت به اعمال و رفتار خویش بصیرت و آگاهی دارد.

۲- عن جعفر بن ابراهیم الجعفری عن ابی عبدالله (ع) قال: «ان النبی (ص) ذکر له ان رجلاً اصابته حبابه علی جرح کان به فامر بالغسل فاغتسل فکثر فمات...».

۳- دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه، ص ۳۲: «کان رسول الله (ص) - اذا مرهم امرهم من الاعمال ما یطیقون».

تیمم نمایند. (۱)

و در مصباح الفقیه چنین آمده است: «اگر بر اثر استعمال آب، بیماری اندکی پدید آید که عقلاً به آن توجه نکنند (و در صعوبت فرار نگیرند) و به گونه‌ای نباشد که ایشان را از اهداف و مقاصد عرفی و اجتماعیشان باز بدارد، تیمم روا نیست و باید وضو بگیرند؛ اما چنانچه بیماری شدیدی که عادتاً قابل تحمل نباشد و عقلاً از آن اجتناب می‌ورزند، به واسطه استعمال آب بر کسی عارض شود، یا موجب طولانی شدن بیماری یا دشواری معالجه آن گردد، تیمم نمایند. (۲)

از بیانات فوق معلوم می‌شود، که منظور از دشواری و حرج که سبب رفع تکلیف می‌گردد؛ دشواری و حرج عرفی است که عقلاً در کارهای عادی و عرفی خود، آن را تحمل می‌کنند و آن را مشکل می‌یابند. و این چنین نیست که حرج و صعوبت شدید مورد نظر باشد.

آیا عمل به این قاعده موجب کثرت تخصیص است؟

از اشکالاتی که بر این قاعده وارد نموده‌اند، این است که اکثر تکالیف شاق و حرجی است؛ پس اگر این قاعده عمومیت داشته باشد لازمه‌اش کثرت تخصیص است که در نتیجه بیشتر دستورهای شرعی کنار گذاشته می‌شود؛ مثلاً وضو گرفتن در شبهای سرد زمستان و روزه گرفتن در ایام گرم طولانی تابستان، و جهاد با احوال و انفس و نقد جان برکف نهادن، در برابر دشمنان و کفار و تسلیم شدن برای حدود و قصاص و... و از همه مهمتر مبارزه با نفس اماره، دارای مشقت و حرج است که اگر

۱- رک: امام خمینی، تحریر الوسیله، مطبعة الآداب، نجف، ۱: ۱۰۵؛ و تفسیر قرطبی، سورة

«النساء»، آیه ۴۳.

۲- حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، افست، چاپخانه حیدری، ۱: ۴۵۹، فلو حنشی مرضاً

یسیراً یهون تحمله ولا یكون الخوف منه لدى العقلاء امرأ یعتد به بحیث یصدهم عن مقاصد هم

العرفیه لم یجز التیمم... و اما لو حنشی المرض الشدید الذی لا یتحمل فی العاده بمعنی ان العقلاء

یجتنبونه...

بخواهیم به قاعده «رفع عسر و حرج» عمل نماییم، باید بسیاری از تکالیف را کنار بگذاریم و صرف نظر نماییم؛ و یقیناً هیچ کس این پی آمد را نمی پذیرد؛ بنابراین کثرت تخصیصات سبب می شود که نتوانیم به عمومیت این قاعده تمسک نماییم و بدون شک کثرت تخصیص، که از ظاهر این قاعده بر می آید، مورد نظر شارع نیست؛ در نتیجه مفهوم آن مجمل می شود^(۱) و نمی توان در موارد مختلف به آن استدلال نمود؛ زیرا آن چه در مرحله اول، از آن فهمیده می شود مقصود نیست و آن چه مقصود است مفهوم نیست؛ پس ناچاریم به اجمال آن حکم نماییم. *در این باره*

واقع مطلب این است که این قاعده اجمال ندارد؛ چون فقهای فریقین به آن عمل نموده، مسائل بسیاری را بر آن، متفرع ساخته اند، و ائمه اطهار و پیامبر (ص) نیز چنان که در پیش گذشت، در موارد فراوانی به آن استدلال کرده اند. *در این باره*

برای رفع اشکال یادشده جوابهای متعددی داده اند؛ از جمله آنها جواب فاضل نراقی است بدین شرح:

قاعده نفی عسر و حرج همچون دیگر عموماتی است که در کتاب و سنت تخصیص یافته است؛ توضیح آن که ادله نفی عسر و حرج عمومیت دارد و به طور کلی بر انتفاء عسر و حرج دلالت می کند. در قبال این عمومیت تکالیف شاق و دشواری در شرع وجود دارد که باید به آن تکالیف عمل شود و زیر پوشش عام قرار نمی گیرد، و این اشکالی ایجاد نمی کند؛ زیرا عمومات نوعاً تخصیص می خورد؛ چنان که مثلاً آیات قرآنی از قبیل «و احلّ لکم ما وراء ذلكم»^(۲) و نیز سایر عمومات مانند: «قل لا اجد فی ما ووحی الی محرماً علی طاعمٍ یطعمه...»^(۳) تخصیص یافته است؛ پس در هنگامی به این قاعده عمل می شود که مخصصی وجود نداشته باشد و معلوم است که در صورت بودن مخصص موردی برای عمل به عموم قاعده

۱- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۰۰، در بیان این قاعده، می نویسد: «در این قاعده، عسر و حرج، عسر و حرج است که در شرع وجود دارد و عسر و حرج، عسر و حرج است که در شرع وجود دارد»

۲- النساء، آیه ۲۴.

۳- الانعام، آیه ۱۴۵.

۱- رک: احمد بن محمد مهدی نراقی، عوائد الایام، طبع سنگی، ص ۶۲.

۲- النساء، آیه ۲۴.

۳- الانعام، آیه ۱۴۵.

نمی ماند. (۱) با اندک توجه و امعان نظر روشن می شود که آن چه را فاضل نراقی (ره) اظهار داشته مورد ایراد است، زیرا:

اولاً: تخصیص اکثر یا تخصیص کثیر لازم می آید؛ چون واضح است که بسیاری از تکالیف، دشوار و دارای مشقت است؛ و قبح تخصیص اکثر بر هیچ کس پوشیده نیست و مولای حکیم هیچ گاه چنین نمی کند؛ و دو آیه ای را که برای جواز کثرت تخصیص، شاهد آورده است در عموم استعمال نشده، بلکه عمومیت و حصر اضافی را می رساند؛ یعنی کفار چیزهایی را طبق آراء و بدعتهایی که جعل نموده بودند، برای خود حلال یا حرام می دانستند. خداوند در قبال آن چه به پندار خود، حلال یا حرام کرده بودند؛ به آنان یادآوری نموده که این چیزها حلال یا حرام است نه آنهایی که شما به زعم خودتان در نظر گرفته اید. (۲)

بعلاوه عمومات قرآنی چون در مقام تشریح است، اجمال دارد و فراگیری و عمومیت را نمی رساند؛ بلکه به طور کلی فقط حکم را بیان می کند، مثلاً می فهماند که وجوب یا حرمت روزه و «غیبت» تشریح شده؛ اما در مقام بیان فراگیری و شمول نیست تا تخصیص اکثر یا کثیر لازم آید. (۳)

ثانیاً: عمومات رفع حرج در مقام امتنان بر این امت است و در روایاتی که ذکر آنها گذاشت به آن تصریح شده است؛ در این صورت چگونه می توان گفت که تخصیص در مورد این قاعده، تخصیص اکثر یا کثیر، تلقی می شود و با اثبات این همه احکام حرجیه و مکلف بودن مردم به آنها چگونه می توان «رفع حرج» را از مختصات این امت دانست؟

۱- رک: احمد بن محمد مهدی نراقی، عوائد الایام، ص ۶۵، جوابهای دیگری نیز دیگران برای

رفع این اشکال ذکر نموده اند، برای اطلاع به همین مأخذ، ص ۶۴ رجوع شود.

۲- برای اطلاع درباره «حصر» به مطول محقق تفتازانی، طبع سنگی، سال ۱۲۳۷، ص ۱۷۱،

رجوع شود.

۳- رک: ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقہیہ، ۱: ۱۹۴ و ۱۹۳.

ثالثاً: نسبت بین این قاعده و عمومات ادله‌ای که احکام اولیه را اثبات می‌کند عموم و خصوص من وجه است. ممکن است حکمی حرجی نباشد، مانند روزه گرفتن در ایام زمستان؛ و ممکن است حرجی باشد و عمومات «رفع حرج» هم آن را شامل شود، مثل جهاد در راه خدا؛ و نیز امکان دارد، حرجی باشد و امر به آن تعلق نگرفته باشد همچون تکالیفی که فوق طاق است. واضح است چون نسبت بین آن دو، عموم و خصوص من وجه است نمی‌توان در مورد اجتماع به ادله «رفع حرج» تمسک کرد، و لازمه‌اش لغو شدن ادله «رفع حرج» است؛ زیرا در مورد اجتماع تعارض یا تراحم یا تعارض پدید می‌آید و چنان که معلوم است در این دو مورد، به ترجیح یا تخییر حکم می‌شود و در نتیجه برای عمل به این قاعده نمی‌توان مصداق و موردی پیدا نمود.^(۱)

برخی برای جواب از اشکال فوق خود را به زحمت انداخته، سعی نموده‌اند از راههایی که مخدوش و دارای ایراد است، جواب بدهند؛ یکی از آنها مربوط به فاضل نراقی (ره) است که پیش از این شرح و بحث آن گذشت. جوابی که صحیح به نظر می‌رسد و تا جایی که اطلاع دارم ندیده‌ام کسی را که این‌گونه جواب داده باشد؛ این است که قاعده نفی عسر و حرج مواردی را فرا می‌گیرد که خود تکلیف فی حد نفسه، دشوار و حرجی نباشد؛ چگونه می‌توان گفت آنچه را که خود تکلیف موجب آن شده و آن را اقتضا نموده و از ویژگیهای ذات تکلیف است؛ دلیل دیگر از قبیل قاعده «رفع عسر و حرج» آن را برطرف سازد. اگر بنا باشد این قاعده تکالیفی را که مبنای آنها بر صعوبت و دشواری است رفع نماید، چرا از ابتدا به آنها امر شود و مورد تکلیف قرار گیرد؛ چنان‌که معلوم است این کار از مولای حکیم ناپسند و نارواست.

راه رفع اشکال این است که بگوییم: این قاعده مواردی را فرا می‌گیرد که تکلیف بواسطه عوارضی دارای صعوبت و دشواری شود و آن دشواری مربوط به

اصل تکلیف نباشد، بلکه بر اثر یک رویداد جانبی آن تکلیف مشکل و دشوار شده باشد؛ مثلاً وضوء یا غسل فی حدّ نفسه هیچ‌گونه صعوبت ندارد؛ اما ممکن است بر اثر امری که خارج از ماهیت آنهاست، مانند سرمای شدید و خوف بیماری، عسر و حرج بر آنها عارض گردد. بر همین منوال است سایر تکالیفی که مصداق این قاعده قرار می‌گیرد؛ پس عمومیت «قاعده عسر و حرج» هیچ‌گاه نفس تکلیف را شامل نمی‌شود، مگر این‌که رویدادی سبب شود که بر اثر عامل خارجی در تکلیف حرج و صعوبت پدید آید؛ چنان‌که گفتیم عمومیت دلیل «عسر و حرج» مثلاً روزه را فرا نمی‌گیرد، مگر این‌که به جهتی از قبیل پیری یا ضعف، مصداق آن قاعده واقع شود و به همین گونه است سایر مصداق آن؛ از شرح فوق واضح می‌شود که این قاعده در مورد تکالیفی است که مکلفین ثانیاً و بالعرض در تنگنا و سختی قرار می‌گیرند. نه این‌که اصل تکلیف دارای صعوبت باشد.

آیا قاعده «رفع حرج» کلیت دارد؟

بحث به این جا رسید که عمومیت قاعده «رفع عسر و حرج» اصل تکلیف را فرا نمی‌گیرد؛ بلکه هرگاه بر تکلیفی دشواری و صعوبت عارض گردد که عقلاً آن را دشوار و صعب می‌یابند و آن را تحمل نمی‌کنند؛ این قاعده آن تکلیف را برطرف می‌کند و بر آن مقدم است.

اکنون در این باره می‌خواهیم گفتگو نماییم که آیا در تمام موضوعات این چنین است که این قاعده بر تکلیف شاق و دشوار مقدم است؛ یا این‌که در برخی از موارد تکلیف هر چند مشقت و صعوبت داشته باشد، نمی‌توان به قاعده مزبور عمل نمود؟

بدون شک نمی‌توانیم بگوییم که این قاعده کلیت دارد و در تمام موارد عسر و حرج لازم الاجراست، زیرا موضوعاتی وجود دارد که به هیچ وجه شارع آن را نمی‌پسندد و راضی نیست که نسبت به آن تخلفی صورت گیرد و تحت هیچ شرطی آن را تجویز نمی‌کند. از باب نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

۱- مورد قتل: اگر کسی را در تنگنا و دشواری قرار دهند که نفس محترمی را

بکشد، به هیچ وجه جایز نیست که او برای این که خودش را نجات دهد قتل انجام دهد.^(۱)

۲- اگر فردی را مجبور کنند که فلان قدر از مال را بدهد و الا شکنجه‌ها می‌کنیم، او نمی‌تواند برای رهایی یافتن از رنج و عذاب مال دیگری را بدهد. چون این قاعده چنان که گفتیم در مقام امتنان برای رفاه و آسایش تمام مسلمین است. رفاه و آسایش او بر دیگران هیچ‌گونه ترجیحی ندارد^(۲) که بر اثر بذل مال دیگری، خود را از صعوبت و مشقت برهاند.

۳- چنانچه شخصی به گونه‌ای در حرج و دشواری باشد که برای برطرف نمودن تنگنایی و دشواری خود چاره‌ای جز اتلاف مال غیر نداشته باشد، ضمان آن مال از عهده او ساقط نمی‌شود. زیرا امتنان در این نیست که صعوبت از فاعل، به زیان رساندن به غیر، رفع شود.^(۳)

به طور کلی می‌توان گفت که این قاعده مورد حق الناس را شامل نمی‌شود. ظاهر قاعده «رفع حرج» می‌نماید که عمومیت دارد و بر تمام ادله‌ای که احکام اولیه را ثابت می‌کنند حاکم است؛ هر چند واجب، واجب مهمی باشد، مانند دفاع از کیان اسلام و عمل حرام نیز از گناهان کبیره به حساب آید، همچون لواط و زنا بازن شوهر دار و امثال اینها.

اگر بگوییم: این قاعده تمام موارد را شامل می‌شود، لازمه‌اش این است که به مجرد پدید آمدن حرج و صعوبت عرفی برای فردی در موردی هرگونه تکلیفی، رفع شود؛ اما پس از امعان نظر و دقت این نتیجه به دست می‌آید که هیچ فقیهی، با این توسعه به این قاعده نمی‌نگرد؛ از باب مثال اگر کسی فرزند دلبنده داشته باشد و او را به کارهایی که دارای مصلحت است امر و از کارهایی که مفسده دارد، نهی نماید؛ و از جهت این که محبت فراوان به فرزندش دارد نخواهد که او به مفسده

۱- شیخ انصاری، المتاجر، طبع افست تبریز، ص ۳۲۰.

۲- شیخ انصاری، فوائد الاصول، طبع سنگی، سال ۱۳۲۶، ص ۱۹۸.

۳- همان جا، ص ۱۹۷.

بیفتد و مصلحتی از وی فوت شود؛ چنانچه به او بگویند: فرزندانم اگر در سختی و دشواری قرار گرفتند به تکالیفی که بر عهده‌ات گذاشته‌ام عمل مکن؛ در این صورت پدری که از باب لطف و رأفت فرزندش را از وقوع در مفاسد، نهی و به استیفای مصالح مأمور نموده، آیا راضی است که فرزندش از مصالح عظیمی به واسطه حرج و دشواری، محروم گردد و به مفاسدی که موجب بدبختی اوست گرفتار شود. (۱)

به نظر می‌رسد که در این گونه موارد بین دو حکم تزامم ایجاد می‌شود که باید طبق قانون باب تزامم عمل نماییم و ببینیم که ملاک در کدام قوی‌تر و دارای رجحان است و همان را مورد عمل قرار دهیم؛ مثلاً اگر امر دائر شود که کسی بالاجبار مرتکب عمل شنیع لواط شود که اگر آن را انجام ندهد او را به قتل می‌رسانند، در این صورت یقیناً مفسده لواط کمتر از مفسده قتل است. و نیز اگر کسی را در تنگنا قرار دهند که او نباید نماز بخواند وگرنه یکی از اعضای بدنش را قطع می‌کنند، در این جا نیز مصلحت قطع نکردن بر مفسده نماز نخواندن برتری دارد؛ اما اگر بنا باشد که در صورت نماز خواندن او را مدت چند روزی زندانی کنند؛ در این مورد بدون شک مصلحت نماز خواندن بر مفسده زندانی شدن، ترجیح دارد؛ پس در این گونه موارد لازم است روشی که در باب تزامم معمول است عملی گردد؛ یعنی ملاکات احکام بررسی شود و به دستوری که دارای ملاک برتر است عمل شود.

چرا شارع به تکالیف شاق و دشوار دستور داده است؟

در دنباله بحث فوق، بعضی ایراد کرده‌اند که اگر دین مبین اسلام به جهت امتنان بر امت تنگنایی و حرج را از ایشان رفع نموده، چرا مردم را به تکالیف صعب و دشوار مکلف ساخته است. دلیل این که مسلمین به تکالیف شاق دستور داده نشده‌اند، فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا آلا

۱- رک: میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، مطبعة الآداب، نجف، ۱: ۲۲۳.

وسعها»^(۱) و این بدان معنی است که خداوند هیچ کس را به کارهای دشوار، وادار نمی‌کند؛ او را به کارهایی تکلیف می‌نماید که برایش مشقت و سختی نداشته باشد؛ پس چگونه «رفع حرج» و امتنان برآمت، با دستورهای شاقی که آمت به انجام آن، مکلفند وفق می‌دهد؟

جواب این است که: چنان که در پیش بیان نمودیم بدون شک، در احکام تکلیفیه به آن چه امر شده مصالحی و از آن چه مورد نهی قرار گرفته مفاسدی وجود دارد؛ بنابراین مقصود، از تکالیفی که به عهده ما محوّل شده درک مصلحت و دفع مفسده است؛ پس هدف اصلی در تکلیف، استیفای مصلحت و در امان ماندن از مفسده است و در بسیاری از موارد، مصلحت در تکلیف حاصل نمی‌شود و مفسده دفع نمی‌گردد، مگر در صورتی که تکلیف دارای صعوبت و دشواری باشد؛ مثلاً پزشک، هنگامی که به ناچار برای شفا یافتن بیمار باید به او، داروی تلخ بدهد، یا این که لازم است دندان فاسدش را بکند قصد ناراحت کردن او را ندارد، بلکه صلاح او را در نظر می‌گیرد و سعی می‌کند که او را از مهلکه نجات دهد و برای تأمین سلامت او، جز داروی تلخ و کشیدن دندان راه دیگری وجود ندارد. خداوند متعال همچون طبیب و مردم به مثابه بیمارانند؛ صلاح بیمار در چیزی است که طبیب تشخیص می‌دهد و در آن نیست که بیمار به آن اشتها دارد.^(۲)

ایراد دیگری که در این ارتباط مطرح شده این است که تکالیف هر چه دشوارتر و سختی‌اش بیشتر باشد، پاداش و ثوابش نیز زیادتر است؛ یعنی ثوابی افزونتر از ثواب اصل عمل در قبال تحمل رنج بیشتر نصیبش می‌شود؛ و ادله فراوانی بر آن دلالت دارد که از جمله آنها ادله زیر است: خداوند فرموده است: «ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأٌ و لا نصبٌ و لا مخمصةٌ فی سبیل اللّٰه و لا یطوؤنّ موطاً یغیظ

۱- البقره، آیه ۲۸۶.

۲- قال رسول اللّٰه: یا عبادالله انتم کالمرضى واللّٰه ربّ العالمین کالطیب فصلاح المرضی فیما یعلمه الطیب و یدبّره به لافیما یشتهیه و یقترحه... سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن،

سوره «البقره»، ذیل آیه ۱۴۲.

الكفار ولا ينالون من عدو نيلاً الا كتب لهم به عمل صالح...»^(۱)
 ... ترک تخلف از فرمان پیامبر (ص) بدان جهت است که در این مورد،
 تشنگی، رنج و گرسنگی در راه خدا به ایشان نرسد و به جایی قدم ننهند که موجب
 خشم کفار گردد و از دشمن به حادثه‌ای (از قبیل شهادت و اسارت) نائل نشوند،
 مگر این که بدان سبب عمل شایسته‌ای (در نامه عملشان) ثبت شود.
 در آیه دیگر آمده است «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
 وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...»^(۲)

بر شما جنگ واجب شده است در حالی که ناخوشایند شماست؛ شاید کاری
 ناخوشایندتان باشد در صورتی که خیر شما در آن است...»
 ابن عباس نقل کرده است؛ «افضل الاعمال حمزها»^(۳) برترین اعمال
 دشوارترین آنهاست.

در روایت دیگر است: «افضل الاعمال ما أكرهت عليه النفوس»^(۴) برترین
 اعمال آن است که نفوس (بر اثر صعوبت و ناملايمت باطبع به انجام آن، راغب
 نباشد و) از روی اکراه خود را به انجام آن وادارند.

و همچنین ابوموسی روایت کرده است: «اعظم الناس اجراً في الصلاة ابعدهم
 اليها مشياً فابعدهم...»^(۵) اجر عظیم در نماز از آن کسانی است که راهشان (به
 مسجدی که نماز در آن برپا می شود) دورتر باشد و ثواب بیشتر بر وفق دوری

۱- التوبه، آیه ۱۲۰.

۲- البقره، آیه ۲۱۶.

۳- مجمع البحرين، ماده «حمز»؛ و فخر رازی، التفسیر الکبیر، ذیل آیه ۱۰۶ سوره «النحل»: من كفر بالله من بعد ايمانه...

۴- ابوهاجر، محمد السعيد البسيوني، موسوعة اطراف الحديث النبوي الشريف، كلمه «افضل».

۵- متقی هندی، کنز العمال، طبع مؤسسة الرسالة، شماره ۲۰۲۲۷، ۷: ۵۵۵؛ و موسوعة اطراف الحديث النبوي الشريف، كلمه «اعظم».

بیشتر است.

جواب این ایراد، این است که ثواب زائد بر ثواب اصل عمل، بدین جهت است که اعمال بیشتری که دارای مصلحت است انجام داده می شود و ثواب بیشتر، در قبال اعمالی است که بجا آورده می شود و چنین نیست که پاداش، در ازای رنج و صعوبت باشد.

وجه تقدّم این قاعده بر عمومات احکام اولیه

در این باره چند وجه بیان شده که از جمله وجوه زیر است:

۱- بعضی گفته اند: (۱) عسر و حرج و وصف اعمالی است که احکام به آنها تعلق گرفته است و وصف نفس احکام نیست؛ مثلاً وضویی که موجب احتمال بیماری است به عسر و حرج متصف می گردد؛ و این چنین نیست که وجوب وضوء دارای حرج باشد، به عبارت دیگر گفته نمی شود وجوب وضوء بر فلان شخص دشوار و صعب است؛ چنانچه گفته شود: وجوب، دشوار و حرجی است، آن از جهت عملی است که وجوب به آن تعلق گرفته است.

خداوند فرموده است: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۲) منظور جعل تکلیف است و مجعول عملی است که به آن تکلیف تحقق می یابد؛ بنابراین دلیل نفی حرج، وجود تکلیف را بر مکلفین در عالم تشریح نفی می کند، بدون این که به ادله احکام نظر داشته باشد. و چنان که واضح است هنگامی دلیلی را نسبت به دلیل دیگر، حاکم می دانیم که دلیل حاکم مفسر و ناظر به دلیل محکوم باشد و طبق شرحی که گذشت ادله نفی حرج، مربوط به فعل مکلف است که در واقع، در صورتی که مکلف به عمل دشواری باشد، شارع آن عمل را از عهده مکلف بر می دارد و به وجوب و حرمت ارتباطی ندارد، پس قاعده «رفع حرج» نمی تواند نسبت به احکام اولیه حاکم باشد، چون دلیل حاکم باید ناظر و مفسر احکام باشد؛

۱- ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقہیہ، طبع دوم، ۱: ۱۸۴.

۲- رک: ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقہیہ، طبع دوم، ۱: ۱۸۴.

۳- الحج، آیه ۷۸.

بنابراین عمومات احکام اولیه به قاعده «رفع حرج» تخصیص می‌یابد و چون بنا به آنچه در طی بحث‌های پیشین گذشت نسبت بین عمومات احکام اولیه و این قاعده در مورد اجتماع عموم و خصوص من وجه است، بنا به اختلاف دو رأی که در جای خود بیان شده، تعارض یا تراحم پدید می‌آید؛ اما در مورد بحث این قاعده را بر عمومات احکام اولیه مقدم می‌داریم؛ زیرا قاعده در مقام امتنان بر امت است، اگر به آن عمل نشود، امتنان صورت نمی‌گیرد و از طرف دیگر لازمه‌اش لغو شدن قاعده مزبور است.

۲- رأی عده دیگر این است که مفاد این قاعده، رفع حکم حرجی است، خواه تکلیفی باشد خواه وضعی؛ بنابراین مقصود این است که حکم حرجی بر طرف شده، چنان‌که در قاعده «لاضرر» نیز این چنین است که حکم ضرری نفی شده است.^(۱)

۳- وجه دیگر آن است که این قاعده رفع حکم نموده، به لسان نفی موضوع^(۲)، چنان‌که صاحب کفایه می‌گوید؛ یعنی موضوع ضرر یا جرح به طور ادّعا نفی می‌شود، در نتیجه حکم آن نیز رفع می‌شود؛ مانند این که می‌گویند: «لاخیانة بیننا» چون خیانتی نیست پس حکم آن هم منتفی است.

آنچه مطابق واقع به نظر می‌رسد اینست که بگوییم: قاعده «رفع حرج» نسبت به محمولات اولیه‌ای که بر موضوعات خود، حمل شده‌اند، حکومت دارد.^(۳) خلاصه کلام این می‌شود که خداوند متعال در مجموع احکامی که به افعال مکلفین یا به موضوعات خارجی مربوط است، مانند احکام وضعیه از قبیل نجاست، طهارت، زوجیت و... حکمی ایجاد نموده که موجب حرج و ضیق باشد؛ به همین جهت در روایت آمده است که خوارج به نادانی بر خودشان تنگ گرفتند و حال آن

۱- شیخ مرتضی انصاری، المتاجر، ص ۳۷۳.

۲- آخوند خراسانی، کفایة الاصول، طبع افست توتونجیان، ۲: ۲۶۸.

۳- برای مزید اطلاع درباره حکومت به فوائد الاصول شیخ مرتضی انصاری صفحه دوم کتاب تعادل و تراجیح رجوع شود.

که گشایش دین از اینها بیشتر است و معلوم است که گشایش دینی مربوط به حکم است نه، به موضوع.

نتیجه این می شود که بر احکام اولیه شرعیه گاهی دشواری عارض می گردد و گاهی سهل و آسان است و ادله «رفع حرج» همچون «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» آنها را تفسیر می کند و مفاد آنها را بیان می نماید؛ یعنی می فهماند که حکم حرجی در اسلام نیست و مردم به آن مکلف نشده اند. این که خداوند فرموده است: «در دین بر شما تنگنایی (و دشواری) قرار نداده» در این معنی ظهور دارد که خداوند احکام حرجی را از شما نخواسته و ناظر به احکام اولیه است که شارع آنها را رفع کرده است.

صاحب کفایه درباره رفع احتیاط و جواز، ارتکاب برخی از اطراف یا جمیع اطراف را در شبهه غیر محصوره تحریمی و جواز ترک بعضی از اطراف یا جمیع اطراف را در شبهه غیر محصوره وجوبیه بر همین قاعده مبتنی دانسته است.^(۱)

اگر کسی در مورد رفع احتیاط به این قاعده، ایراد کند و بگوید: به حکم عقل لازم است بین جمیع احتمالات از باب لزوم قطع به امثال دستور مولا، جمع کنیم و به احتیاط عمل نماییم تا به فراغ ذمه یقین کنیم و قاعده «رفع حرج» جاری نمی شود چون عقل می گوید باید درباره تکلیف براءت ذمه حاصل شود.^(۲)

جواب این است که این قاعده، هر حکم شرعی را که موجب عسر و حرج باشد برطرف می کند و از طرف دیگر می دانیم که منشأ ایجاد عسر و حرج به وسیله عمل به احتیاط به جهت وجود احکام واقعی مجهول است و معلوم است هنگامی که شارع عمل به احتیاط را به وسیله این قاعده بردارد، احتیاط عقلی هم که در واقع به حکم شرعی منتهی می گردد نیز برطرف می شود.

واضح است هر چند که این قاعده نفی حکم کند به لسان نفی موضوع، چنان که صاحب کفایه می گوید؛ یا این که گفته شود، قاعده به عمل مکلف ناظر

۱- رک: میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهية، مطبعة الآداب، نجف، ۱: ۲۱۶.

۲- همان جا.

است و به حکم نظر ندارد، چنانکه یکی از معاصرین این وجه را اختیار نموده است،^(۱) احتیاط عقلی در مورد شبهه غیر محصوره توسط این قاعده رفع نمی شود؛ چون فرض این است که این قاعده حکم را شامل نمی شود؛ پس دلیلی که حکم را فرا نمی گیرد، چگونه می تواند حکم احتیاط عقلی را مرتفع سازد.^(۲)

آیا عمل به «رفع حرج» عزیمت است یا رخصت؟

هرگاه کسی سختی و دشواری را در مورد عملی که شارع، حرج و صعوبت را، در آن مورد نفی کرده است تحمل کند و آن عمل را با رنج و زحمت انجام دهد؛ مانند این که وضو و غسل حرجی به جا آورد؛ آیا این گونه عمل مجزی است و مکلف نسبت به آن بریء الذمه می شود و به وظیفه خود عمل کرده است؟ درباره آن دو قول است:

برخی برآنند که عمل حرجی در اصل، مشروعیت دارد، چیزی که هست و خوب آن، به وسیله نفی حرج برطرف شده، پس انجام عمل با دستور شارع مطابق و مجزی است.

اما گروه دیگر براین عقیده اند که به آن گونه عمل، امر نشده، پس تشریح و محرم است.

صاحب جواهر(ره) در مسأله عدم وجوب روزه بر پیرزن و پیرمرد و مستسقی، چنین اظهار نظر نموده است: «پوشیده نماند که حکم در این مورد و نظایر آن از باب عزیمت است نه رخصت؛ چون مدرک مسأله قاعده رفع عسر و حرج، و روایاتی است که بر آن قاعده دلالت دارد که عمل به آنها به رفع تکلیف می انجامد... بعلاوه هیچ یک از اصحاب ما با این قول مخالفت ننموده اند؛ جز این که از ظهور کلام محدث بحرانی چنین بر می آید که آنچه، به قاعده نفی عسر و حرج، رفع شده، تعیین تکلیف حرجی است نه اصل آن، دلیل آن، این است که خداوند درباره روزه گرفتن

۱- ناصر مکارم، القواعد الفقهیه، ۱: ۱۸۴، طبع ۲.

۲- میرزا حسن بجنوردی، القواعد الفقهیه، ۱: ۲۱۶ - ۲۱۷.

کسانی که در مشقت و دشواری هستند دستور داده که یک مسکین را اطعام بدهند.^(۱) بعد از بیان این حکم، فرموده است «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»، پس معلوم می شود که می توانند روزه بگیرند.^(۲)

چنان که از ظاهر گفتار صاحب جواهر بر می آید، عمومات نفی حرج حکم تکلیفی را نفی می کند و در بحث پیش بیان نمودیم که نفی حکم به وسیله این قاعده رأی عدّه‌ای از فقهاست؛ و قول محدث بحرانی در مورد صحت روزه حرجی، به دلیل قول خداوند - تعالی - که فرموده است «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» از عموم قاعده خارج شده است؛ اما در غیر مورد روزه عموم به حال خود باقی است و نیز ممکن است «واو» در «وَأَنْ تَصُومُوا» استینافیه باشد و ربطی به روزه کسانی که در مشقت هستند نداشته باشد و اهمیت روزه را تأکید می کند و می فهماند که نباید، به اندک عذری روزه را ترک نماید.

فقیه همدانی در این باره در بحث مستوغات تیمم گفته است:^(۳) «در موردی که به واسطه قاعده نفی عسر و حرج تیمم تجویز شده است، مکلف می تواند عسر و حرج را تحمل کند و غسل و وضو انجام دهد و طهارتش صحیح است؛ زیرا، این قاعده رخصت را می فهماند و بر عزیمت دلالت ندارد؛ چون نفی عسر و حرج در مقام امتنان و توسعه بر امت است و دلیلی که بدین گونه باشد صلاحیت ندارد که جواز عمل را رفع کند، بلکه مقتضی آن است که وجوب را رفع نماید.

«اگر کسی ایراد کند و بگوید: اگر وجوب بر طرف شود، جواز نیز مرتفع می گردد. چون جنس جواز به از بین رفتن فصل آن که وجوب است از بین می رود؛ به عبارت دیگر قاعده «رفع حرج» نسبت به عموماتی که تکالیف اولیه را ثابت می نماید حاکم است؛ بنابراین انجام تکالیف در موارد تحقق حرج، تشریح و

۱- البقره، آیه ۱۸۴.

۲- ناصر مکارم شیرازی، المباحث الفقهیه، ۱: ۲۰۲، طبع ۲.

۳- حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، طبع افست، چاپخانه حیدری، ۱: ۴۶۳: ان التیمم

فی الموارد التي ثبت جوازها بدليل نفی الحرج رخصة لا عزيمة...

حرام است. جواب این ایراد این است که اگر تکلیف فقط مشقت داشته باشد و بر اثر انجام آن مفسده‌ای به وجود نیاید، یعنی زیبایی بر آن ترتب نیابد، معنی رفع حرج و دشواری این است که عمل به نحوی که الزام آور باشد مطلوب نیست؛ اما رفع محبوبیت عمل را نمی‌رساند. و از ادله نفی حرج، عرفاً و عقلاً غیر از این مطلب، چیز دیگری فهمیده نمی‌شود.

در «عروة الوثقی» در باره مستوغات تیمم این چنین است: «هرگاه شخصی ضرر را تحمل کند و وضوء و غسل انجام دهد، اگر ضرر و زیان بدین جهت است که در مقدمات و نحوه تهیه آب متحمل ضرر شده، انجام وضوء و غسل واجب و صحیح است، اما اگر استعمال آب زیان آور باشد وضوء و غسل باطل است و اگر زیان آور نباشد، اما موجب عسر و حرج باشد، مانند تحمل سرما و گرمای شدید، در این صورت صحت بعید به نظر نمی‌رسد؛ چون از نفی حرج رخصت فهمیده می‌شود نه عزیزمت، ولی احوط آن است که آب استعمال نکند و تیمم نماید و در صورت استعمال آب به آن بسنده نکند و تیمم، هم بنماید»^(۱).

در مورد نقد و بررسی رأی کسانی که «رفع حرج» را از باب رخصت به حساب آورده‌اند چنین به نظر می‌رسد که این قاعده بر عمومات احکام اولیه حاکم است. و واضح است که آن عمومات بر اثبات دو امر، که یکی لزوم و دیگری محبوبیت باشد دلالت ندارد، تا یکی از آنها که لزوم است به وسیله این قاعده رفع شود و محبوبیت به حال خود بماند؛ بلکه چه در مورد نفی، چه در مورد اثبات یک حکم بیشتر وجود ندارد، یعنی یا حکم اولی به وسیله قاعده برطرف می‌شود و حکم ثانوی جایگزین آن، می‌گردد یا این که حکم اول به حال خود باقی است و شق ثالثی ندارد.

این که گفته شده قاعده چون در مقام امتنان است، لزوم را رفع نموده، اما ملاک و محبوبیت حکم از بین نمی‌رود صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا حکم حرجی

به طور کلی از جهت امتنان بر این اَمّت، رفع شده است و این که از پیش خود حدس بزنیم و بگوییم «قاعده رفع حرج» الزام را بر طرف نموده، اما ملاک و محبوبیت باقی است، صرف ادعاست. از کجا معلوم که بر این گونه اعمال مفسده‌ای مترتب نباشد؟ اصولاً خود را به سختی انداختن و تحمل صعوبت و دشواری نمودن، آن هم پس از آن که خداوند متعال به لطف و مهربانی اش بر این اَمّت، منت نهاده و ایشان را از سختی و تنگنایی رها نیده، اگر به گونه‌ای باشد که برخلاف دستور شارع عمل شود و بر خلاف امر شارع مردم خود را به سختی و حرج بیندازند، مستلزم این است که آنچه را خداوند بر ما تصدّق نموده و هدیه داده است ردّ کنیم و به آن بی اعتنا باشیم و این خود مفسده‌ای است و به مثابه آن است که کسی در موارد قصر، نماز را تمام بخواند و در سفر در ماه رمضان روزه بگیرد! ابن ابی عمیر از یکی از اصحاب روایت کرده که وی از امام صادق شنیده است که آن حضرت از قول رسول خدا، چنین نقل نموده است: «همانا خداوند - عزّوجلّ - بر بیماران و مسافران اَمّت تصدّق نموده که بیماران روزه نگیرند و مسافران نماز را قصر بخوانند. آیا یکی از شما دوست دارد، اگر صدقه‌ای به کسی بدهد آن را ردّ کند و نپذیرد؟!»^(۱)

منظور این روایت و امثال آن این است که محتمل است در تحمل حرج و دشواری و خلاف دستور شارع عمل نمودن مفسده‌ای باشد که محبوبیت و ملاک عمل را از بین ببرد و مجرد احتمال کافی است که بگوییم این قاعده بر رخصت دلالت ندارد. بعلاوه در موردی که احتمال بدهیم قاعده به عزیمت، نظر دارد، لازم است مطابق قاعده عمل کنیم؛ چون بدون شک در این صورت وظیفه خود را انجام می دهیم و بریء الذمه می شویم.

۱- وسائل الشیعه، ۵: ۵۳۹، روایت دیگری نیز به همین مضمون در صفحه بعد این مأخذ

نموداری از گفتار اهل سنت در این مورد
 در این جا درباره این که عمل به قاعده «رفع حرج» از باب عزیمت یا رخصت
 است، اندکی از نظرات فقهای شیعه را نگاشتیم و بحث نمودیم. اکنون برآنیم که به
 نحوه استنباط و استدلال اهل سنت نیز در این زمینه اشاره‌ای داشته باشیم:
 در کتاب «رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیة»^(۱) چنین آمده است: مکلف به
 اختیار آیا می‌تواند در مورد انجام تکلیف، خود را به مشقت بیندازد؟
 واضح است که شارع در تشریح احکام دشواری و صعوبت را، خواه در حد
 عادی و خواه عرفاً غیر متعارف باشد، در نظر نداشته؛ بلکه مقصودش بهره‌مند شدن
 مکلف از مصالح احکام بوده است که مصلحت حکم، بر مفسده مشقتی که لازمه
 عمل دشوار است، رجحان و برتری دارد؛ به گونه‌ای که آن مفسده، نسبت به
 مصلحت عمل، مرجوح و ناچیز تلقی می‌گردد. و مکلف عملی را که انجام می‌دهد؛
 به پیروی از شارع باید منظورش، درک مصلحت (و امتثال امر او، و تقرب به او)
 باشد. (و مشقت را نادیده بگیرد.)

این بحث که «آیا مکلف، می‌تواند به اختیار خود عملی را که مشتمل بر
 مشقت است برگزیند (و انجام دهد)؟» به دو قسم تقسیم می‌شود:
 الف) عملی است که شرع به انجام آن، اذن داده و روا دانسته است.
 ب) عملی است که به آن اذن نداده و آن را روا ندانسته است.
 (باز) قسم اول، خواه واجب یا مستحب یا مباح به دو قسم تقسیم می‌شود:
 یعنی ممکن است مشقت عمل، یک امر عادی (و متعارف) باشد که غالب مردم آن
 را تحمل می‌کنند، در این صورت مکلف به اختیار خود می‌تواند آن عمل را انجام
 دهد؛ و مقصود شارع دریافت مصلحتی است که بر مشقت عمل ترجیح دارد. و نیز
 ممکن است مشقت خارج از حد متعارف باشد که برای عموم مردم، قابل تحمل

۱- دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج فی الشریعة، طبع ۳، ۱۴۱۳ ه. ق، ص ۵۸، مطالب جز

مواردی که در پاورقی تصریح می‌شود، از این کتاب نقل شده است.

نباشد. و (چنان که گفتیم)، مقصود شارع از این گونه تکلیف، ایجاد مشقت برای مکلف نبوده بلکه منظور نیل به مصلحت راجحه‌ای است که لازمه رسیدن به آن، انجام عملی است که سختی اش از حدّ متعارف خارج است، و این دشواری نسبت به مورد قبلی سزاوارتر است که مقصود شارع نباشد.

(باز) همین قسم اخیر (که مشقت آن خارج از حدّ معمولی است) از دو حال خارج نیست:

۱- آن که اصل فعل، بدان گونه نیست که مشقت غیرمتعارف داشته باشد؛ اما آن مشقت را خود مکلف به اختیار ایجاد نموده است.

۲- آن که اصل فعل اقتضای چنان مشقتی را دارد. (نه این که مکلف آن را ایجاد نماید).

قسم اول منهی عنه است و تعبّد به آن، درست نیست؛ زیرا خداوند - متعال - تعذیب - نفوس را وسیله تقرب قرار نداده و نمی خواهد در موردی که آن را روا دانسته است (صعوبت و) خرج باشد و نیز رسول اکرم (ص) به کسی که نذر کرده بود، در حالیکه در آفتاب بایستد، روزه بگیرد؛ دستور داد که روزه را به اتمام برساند و بنشیند و از سایه (و مکانهای مسقف) استفاده کند.

مآلک در توضیح این حدیث شریف گفته است: «پیامبر (ص) به آن مرد، امر فرموده که آن چه را برای خداوند متعال است به اتمام رساند. و از آن چه معصیت خداوند است (و آن مرد برخودش تحمیل نموده) نهی فرموده است.

قسم دوم (که اصل فعل برای مکلف مشقت داشته باشد) مصداق قول خداوند متعال است که فرموده است: «خداوند آسانی شما را می خواهد و دشواریتان را نمی خواهد».^(۱)

در این مورد اگر مکلف به رخصتی همچون مشروعیت افطار مریض که خداوند مقرر داشته عمل کند اجر و پاداش نصیبش می شود و عملش صحیح است؛ اما اگر (مثلاً) برای هوای نفسش روزه را ترک نماید، ثواب و پاداشی برایش

۱- یزیدالله بکم الیسر ولا یزید بکم العسر، البقره، آیه ۱۸۵.

نیست و ثمره‌اش این است که از خود حرج (و تنگنایی) را رفع کرده است. اما اگر به رخصت توجه نکند، و عزیمت را مورد عمل قرار دهد؛ سه صورت دارد:

۱- آن که پیش از عمل یا پس از شروع به عمل، بداند یا گمان برد که به خودش یا عقلش یا مالش یا به حالی از احوالش زیان می‌رسد که به سبب آن، عمل، حرجی و دشوار و ناخوشایند می‌شود.

در این گونه موارد، در صورت اول نباید به چنین عملی اقدام نماید و در صورت دوم که در اثنای عمل به زیان (و حرجی بودن) آن پی می‌برد، نباید چنین عملی را به اتمام برساند؛ زیرا شارع عمل خالص بدون شائبه و کامل را که حرج و مشقت نداشته باشد از مکلف، خواسته است.

و این که پیامبر (ص) فرمود: «لیس من البر الصیام فی السفر»^(۱) مربوط به همین معنی است. و نیز نهی آن حضرت (ص) از عملی که به مشقت غیرعادی منجر شود؛ مانند ادامه دادن شب زنده‌داری و روزه همیشگی، ناظر به همین مورد است.

وجه دوم آن است که پیش از شروع به عمل، علم یا گمان به زیان، نداشته باشد و در اثنای عمل نیز، زیان و ضرری عارض نشود؛ اما در خود عمل برای شخص همچون غالب مکلفین پیوسته صلح و تسلیت و تسخنی خارج از حد متعارف وجود، داشته باشد و این بر دو گونه است:

۱- آن که بر جان، یا جسم، یا مال، یا حال خود خائف باشد، مانند این که اگر عبادتی را در سفر، بطور کامل انجام دهد، از قافله و رفقاییش باز می‌ماند (در نتیجه به صدمات جبران‌ناپذیری دچار می‌شود).

۲- مواردی است که (اگر بخواهد در انجام عبادت افراط نماید) سایر واجبات و وظایف خود را نتواند، ادا نماید؛ مانند این که از آنچه نسبت به فرزندش و همسرش بر عهده دارد، کوتاهی ورزد؛ چه بسا افراط و مبالغه در انجام برخی از

۱- رک؛ موسوعة اطراف الحدیث النبوی الشریف، کلمه «لیس من» ۶: ۸۶۱.

اعمال، مکلف را، از اداء وظایف دیگر، مانع می‌شود. مبالغه و استقصا در اعمال سبب می‌شود که شخص از عملی که به حد افراط به انجام آن پرداخته است، باز بماند. بعلاوه وظایف دیگر را نیز نتواند ادا نماید. (واضح است) که عمل در دو مورد (فوق) منهی عنه است:

منهی عنه بودن عمل در نوع اول بدین جهت است که آن چه درباره‌اش بیان نمودیم آن را ناخالص و ناخوشایند می‌گردانند، و حال آن که در قرآن مجید آمده است: «... خداوند ایمان را محبوب شما گردانید و آن را در دلها تان بیار است و کفر و تبهکاری و گناه را در نزد شما ناخوشایند گردانید». (۱) (به طوری که از ظاهر این آیه شریفه بر می‌آید؛ خداوند خبر داده که او ایمان را به سبب تسهیل و آسان گردانیدن محبوب ما قرار داده و آن را در دلها تان به وعده راستین پاداش، زینت داده است) و این می‌رساند که در تشریح احکام سهولت و آسانی مورد نظر بوده است).

و از پیغمبر (ص) روایت است: «علیکم من الاعمال ما تطیقون فان الله لایمل حقاً تملاً». (۲) بر اعمالی که توان دارید، ملازمت داشته باشید؛ زیرا خداوند ثواب اعمال (شایسته) را از شما باز نمی‌دارد، مگر این که شما خودتان را از انجام عمل باز بدارید. یعنی اگر به کار سخت و دشوار پردازید، خستگی و ملالت بر شما عارض می‌گردد و نمی‌توانید کارهای خیر را ادامه دهید. (سالی بیدار با پیغمبر ص) در روایت دیگر آمده است: «ان هذا الدین متین فاولوا فیه بالرفق ولا تبغضوا الی انفسکم عبادة الله فان المنبت لارضاً قطع ولا ظهراً ابقی». (۳) دین با متانت، (مستحکم و منضبط) است. در آن باریق (و مدارا) داخل شوید و پرستش خداوند را مبعوض خود نگردانید؛ چون اسب سریع‌السیر، نه طی طریق می‌کند و نه پشتی (سالم) برای خود، باقی می‌گذارد.

۱- ... و لكن الله حَبَّبَ اليكم الايمان و زينه في قلوبكم... الحجرات، آیه ۷.

۲- کنز العمال، ۳: ۲۹، شماره ۵۳۰۲.

۳- همان جا، شماره ۵۳۰۱.

اما نسبت به نوع دوم که اگر بخواهد در انجام عبادت افراط نماید به (سایر وظایفش نمی تواند قیام کند و) تزاخم ایجاد می شود، راه درست این است که هر کسی باید تمام وظایف و تکالیف خود را ادا کند و نباید بجا آوردن عملی، مانع اعمال دیگری که به او محوّل شده بشود؛ بنابراین اگر خود را به عمل بسیار شاقی مشغول سازد که از سایر اعمال لازم شرعی باز داشته شود، این عمل او را از تکلیف دیگری که خداوند او را به آن عمل دستور داده باز می دارد؛ بدین جهت مورد ملامت قرار می گیرد و عذرش پذیرفته نمی شود چون او به جمیع تکالیفی که به عهده او محوّل شده به گونه ای که به هیچ یک از آنها چه به لحاظ کیفیت و چه به لحاظ کمیت خللی وارد نشود، موظف است.

در این باره از ابی جَحِيفَه چنین نقل شده است: «پیامبر (ص) بین سلمان و ابی الدرداء عقد برادری بست. سلمان به دیدن ابی الدرداء رفت. دید «ام الدرداء» همسر ابی الدرداء لباس کهنه ای پوشیده (و از دنیا اعراض نموده) به وی گفت چه شده (که این هیأت و وضع را به خود گرفته ای)؟! گفت ابوالدرداء (شوهرم) رغبتی به دنیا ندارد. ابوالدرداء آمد و طعامی برای سلمان حاضر کرد و به او گفت بخور من نمی خورم چون روزه دارم. سلمان گفت اگر تو نخوری من هم نمی خورم. او خواهش سلمان را پذیرفت.

شب هنگام ابوالدرداء (بنا به روش همیشگی خویش) قصد داشت، که شب را به عبادت سپری نماید، سلمان به او گفت بخواب چون که آخر شب فرا رسید، سلمان (او را بیدار کرد و) گفت: خداوند بر تو حقی دارد و خودت برخودت حقی داری؛ خانواده ات (نیز) بر تو حقی دارد؛ پس حق هر صاحب حقی را ادا کن.

ابوالدرداء خدمت پیامبر (ص) رسید و ماوقع را برای آن حضرت، بیان نمود. پیامبر (ص) فرمود: سلمان راست گفته (و گفتارش مطابق دستور اسلام) است.... (۱)

۱- دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج، ۵۹ و عبدالرحمن ابی الفرج الجوزی، صفة الصفة،

انواع تخفیفات شرعی

تخفیفاتی که در دین مبین اسلام برای رفاه و تسهیل مکلفین تشریح شده است به قرار زیر است:

- ۱- تخفیف اسقاط؛ مانند اسقاط روزه، حج و نماز جمعه، هرگاه عذری که مسقط آن تکالیف است پدید آید؛ مانند روزه گرفتن پیرمرد و پیرزنی که روزه گرفتن برای ایشان سخت و دشوار باشد.
- ۲- تخفیف تنقیص؛ همچون قصر نماز که چهار رکعت به دو رکعت تقلیل می یابد و نیز مانند تنقیص نماز هنگامی که شخص از انجام برخی از افعال نماز عاجز باشد؛ مثلاً نتواند رکوع و سجود نماید، یا نتواند به حالت قیام نماز بخواند.
- ۳- تخفیف ابدال؛ آن مانند جایگزین شدن تیمم است در مورد غسل و وضوء، در صورتی که شرایط جایگزین شدن موجود باشد.
- ۴- تخفیف تقدیم؛ آن از این قبیل است که مثلاً در نماز عصر و نماز عشاء روش اصلی این است که هر یک در وقت مقرر انجام شود؛ اما تقدیم آن دو و جمع بین دو نماز تجویز شده است.^(۱)
- ۵- تخفیف تأخیر؛ آن بدین گونه است که می توان نماز ظهر و مغرب را از اول وقتش به تأخیر انداخت.^(۲)

۱- رأی اهل سنت در مورد جمع بین دو نماز، چه از جهت تأخیر و چه از جهت تقدیم این است که بواسطه عذری از قبیل سفر و مطر و امثال اینها، می توان جمع کرد و از ابن عباس روایتی نقل کرده اند که رسول خدا بدون خوف و سفر، دو نماز ظهر و عصر جمعاً و همچنین مغرب و عشاء را جمعاً به جا آورد. رک: «رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیة، عدنان محمد جمعه، ص ۷۶ و ۷۷.

۲- حنفیه گفته اند: مستحب است نماز ظهر را به تأخیر بیندازند تا شدت گرما برطرف گردد و سایه دیوارها ظاهر شود. در زمستان هم اگر هوا ابری باشد، بهتر این است که به تأخیر بیندازد که مبدا نمازش پیش از وقت واقع شود. از حنابله نیز نظیر این مضمون نقل شده است. رک: الفقه ←

- ۶- تخفیف ترخیص؛ یعنی در برخی موارد محرمات، مباح می شود مانند خوردن گوشت میته هنگام اضطرار و مثل نوشیدن خمر برای رفع مرضی که چاره منحصر آن، نوشیدن خمر باشد. (۱)
- ۷- تخفیف تغییر؛ که در جبهه جنگ، هنگام خوف از دشمن، مضداق پیدا می کند و در نظم نماز تغییر و دگرگونی به وجود می آید. (۲)

→ علی المذاهب الاربعه، ۱: ۱۷۸ - ۱۸۵، طبع بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر. و شیخ طوسی، المبسوط، ۱: ۷۲، طبع المكتبة المرتضویة: لكل صلاة وقتان: اول و آخر. فأول الوقت وقت من لا عذر له ووقت الآخر من به عذر او به ضرورة...

۱- رک؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲: ۱۶۹، مطبعة الآداب، نجف. و «رفع الحرج فی الشریعة، الاسلامیه، عدنان محمد جمعه، ص ۴۴.

۲- توضیح آن که هنگام ترس از دشمن نماز را باید قصر بخوانند، خواه در سفر باشد یا در حضر به حالت جماعت باشد یا فرادا، به سه شرط:

(الف) آن که شماره لشکر اسلام بسیار باشد به گونه ای که بتوانند دو قسمت شوند و هر قسمت بتواند از لشکر اسلام دفاع کند، اما اگر برای دفاع به همه لشکر نیاز باشد این حکم اجرا نمی شود.

(ب) آن که لشکر دشمن قوی باشد به اندازه ای که هنگام نماز نتوان جبهه را بی مدافع گذاشت.

(ج) آن که دشمن در طرف قبله نباشد؛ زیرا در این صورت در حال نماز، می توانند آماده دفاع باشند.

کیفیت برگزاری نماز خوف این چنین است که سپاه دو دسته شوند؛ امام با یک گروه نماز را شروع کند و یک رکعت بخواند. آن گاه مأمومین خودشان یک رکعت دیگر را بخوانند و سلام بدهند و به جبهه برگردند. بعد گروه دوم به نماز بیایند و امام جماعت همچنان نشسته باشد تا گروه دوم به او ملحق شوند و امام رکعت دوم را با رکعت اول این دسته بخواند و در تشهد بنشیند تا ایشان رکعت دیگر را بجا آورند و تشهد و سلام را با یکدیگر انجام دهند. و اگر نماز مغرب باشد امام یک رکعت را با یک گروه و دو رکعت بعدی را با گروه دیگر انجام می دهد و این به اختیار

تطبيق قاعدة «رفع حرج» بر برخی از مصادیق در موارد مختلف:

این قاعده یکی از قواعد فقهی بسیار مهم است که در ابواب مختلف فقه به آن، استدلال می‌شود. اکنون مناسب می‌نماید برای تقریب ذهن به برخی از مواردی که به این قاعده استناد شده است به ترتیب زیر اشاره‌ای داشته باشیم: ۷-

۱- اگر کسی در صورت نگفتن کلمه کفر به قتل یا قطع یکی از اعضاء یا نابود کردن منفعت یکی از اعضاء یا اذیت و آزار شدید از جانب کسی که قادر بر انجام این‌گونه جرائم است، مورد تهدید قرار گیرد، گفتن آن کلمه رواست؛ دلیل آن قضیهٔ عمار یاسر است. (۱)

برخی از فقهای اهل سنت گفته‌اند افضل و اولی این است که کلمه کفر را بر زبان جاری نکنند و استقامت نمایند؛ چنان که بلال پایداری نمود؛ در هنگامی که کفار او را شکنجه می‌کردند و از وی می‌خواستند که به شرک و بت پرستی برگردد. او نمی‌پذیرفت و می‌گفت احدٌ احدٌ احدٌ. در عین حال به آنان می‌گفت: اگر بدانم کلمه دیگری پیدا می‌شود که بیشتر موجب غیظ و خشم شما گردد هر آینه آن را می‌گویم. حبیب بن زید انصاری نیز گرفتار کفار شد؛ داستانش بدین‌گونه بود که مسیلمه کذاب به او گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟ گفت: آری. سپس گفت: آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ گفت: نه. در این وقت اعضای بدن او را یکی پس از دیگری می‌بریدند او همچنان بر عقیده‌اش استوار بود و اظهار

→ امام است. تبصره المتعلمین علامه حلی و شرح تبصره ابوالحسن شعرانی، ۱: ۹۷ و ۹۶، طبع اسلامیة.

در این مورد رأی برخی از فقهای اهل سنت به رأی علمای شیعه نزدیک است و آراء مختلف دیگری نیز از اهل سنت نقل شده است؛ رک؛ تقی‌الدین ابوالفتح بن دقیق، احکام الاحکام شرح

عمدة الاحکام، طبع دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲: ۱۵۱ و ۱۵۳.

۱- دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیة، ص ۶۳. و مفسرین فویقین

قضیه عمار را در ذیل آیه ۱۰۶ سوره «النحل» نقل کرده‌اند: رک، فخررازی، تفسیر الکبیر و فیض

کاشانی، الصافی و... و محمد بن عبدالکریم ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۲: ۴۳.

اسلام می‌کرد. (۱) استدلال این عده به این‌گونه قضایا برای جواز استقامت در مورد قتل و شکنجه و آزار و حکم نمودن به رخصت در این موارد، صحیح نیست؛ زیرا نمی‌توان به عمل صحابه استدلال نمود و عمل ایشان در صورتی که مستند به سنت پیامبر (ص) نباشد، حجیت ندارد. (۲)

بعلاوه ممکن است این‌گونه قضایا در صدر اسلام تأثیر مهمی در عظمت اسلام داشته؛ لذا مورد نهی قرار نگرفته است آن چه صحیح به نظر می‌رسد این است که بگوییم: باید موقعیت را در نظر گرفت، یعنی چنانچه بر اثر استقامت در برابر نگفتن کلمه کفر، اثر مهمی بر جای بماند که آن اثر مهمتر از قتل نفس محترم یا زیان آزار و اذیت یک مسلمان باشد، تسلیم شدن و تبری جستن نارواست؛ اما اگر به گونه‌ای است که بر کشته شدن و شکنجه و متضرر شدن یک مسلمان، اثر اهم مترتب نمی‌شود؛ در این صورت نباید بی‌جهت خودش را به کشتن بدهد یا مورد آزار و اذیت قرار گیرد و شخصی که ممکن است در آینده منافع بسیار مهمی را برای خود و دیگران سبب شود از بین برود، یا لطمات و صدمات شدیدی به او برسد.

۲- تکالیف نه‌گانه‌ای که از این امت برداشته شده؛ از پیامبر (ص) به سند صحیح روایت شده است: رفع عن امتی تسعة: الخطأ والنسیان و ما استکرها علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطررنا الیه و الطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق الانسان بشفته. (۳) از امت من نه چیز برداشته شده: (مواخذة)

۱- دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه، ۳: ۶۴.

۲- رک؛ محمد بن علی بن طیب، المعتمد فی اصول الفقه، طبع دارالکتب العلمیه،

بیروت، ۲: ۱۷۲.

۳- شیخ انصاری، فراند الاصول، صص ۱۹۵ - ۱۹۸. اهل سنت نیز مضمون این حدیث را به‌طور پراکنده در موارد مختلف آورده‌اند. برای اطلاع به مآخذ زیر رجوع شود:

۱- محمد بن احمد الانصاری، تفسیر قرطبی، آخر سوره «بقره»؛ ۲- دکتر عدنان محمد

جمعه، رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه، صص ۶۴-۶۵؛ ۳- فهارس احادیث و آثار

برخطا، فراموشی، آن چه به آن مجبور شده‌اند، آن چه طاقت و توانش را ندارند، ناچاری و اضطرار، فال بدزدن، حسد داشتن و وسوسه در (نحوه) آفرینش (و خالقیت خداوند یا پی‌گیری و جستجو نسبت به اعمال و رفتار مردم).^۱

در دو مورد اخیر، در صورتی از مؤاخذة صرف نظر می‌شود که در ارتباط با آن دو مورد، در خارج عملی انجام نشود؛ یعنی فقط مربوط به درون باشد و به خارج سرایت نکند و معلوم است که اگر حسد و تفکر در خلق در خارج موجب معصیت شود مورد مؤاخذة قرار می‌گیرد:

در باره مفهوم این حدیث بحثها و تحقیقات فراوانی شده است، به هر نحو که معنی و تفسیر شود؛ قدر مسلم این است که این حدیث شریف در مقام امتنان بر این امت است^(۱) و می‌فهماند که تسهیل و تسامح مورد نظر اسلام است و خواسته است که تنگنایی و صعوبت از تکالیف رفع گردد.

۳- به چند نمونه از معاملات که بر اساس تخفیف و تسهیل تشریح شده اشاره می‌کنیم:

الف) اجاره را به، «تملیک المنفعة مدّة بعوض معلوم»^(۲) تعریف کرده‌اند؛ واضح است که در اجاره منفعت موجود نیست تا بتوان در مقابل آن، عوضی دریافت نمود و معامله بر معدوم نارواست؛ اما شارع به جهت گشایش و رفع حرج آن را تجویز کرده است.

ب) جعالة در لغت آن چیزی است که در مقابل انجام عملی قرار داده می‌شود.^(۳) و در اصطلاح فقه آن است که کسی برای انجام دادن کاری مزدی بر عهده گیرد خواه با فردی خاص تعهد نماید یا با افراد غیر معین مانند این که بگوید هر کس گمشده مرا بیابد، فلان درهم یا چیزی به او می‌دهم. بطور کلی جعالة در هر

→ مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۱، ذیل لغت «طيرة».

۱- شیخ مرتضی انصاری، فراند الاصول، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- علامه حلی، تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، ص ۳۱۰.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ماده «جعل».

عمل مباح صحیح است هر چند اندازه کار و مشقت عامل مضبوط نباشد و ممکن است عوض هم مبهم و نامعلوم باشد. چنان که معلوم است در معاملات عوض و معوض نامشخص، موجب بطلان است و نباید قراردادی بدین گونه صورت گیرد؛ اما برای تسهیل و تیسیر، این کار تشریح شده است.

۴- در نماز که مهمترین و اساسی ترین عبادت است و در هیچ حال ترک آن جایز نیست در عین حال در مواردی که عذر و مانعی پدید می آید، در انجام آن تغییر و تسهیل، منظور شده است مثلاً اگر برای کسی دشوار باشد که به حالت قیام نماز بخواند، نشسته نماز می گزارد چنانچه نشستن هم برایش صعوبت داشته باشد خوابیده نماز می خواند، در هنگام رکوع به سر، اشاره می کند و در وقت سجود آن چه را که سجود بر آن جایز است بر پیشانی می نهد. (۱)

در مسافرت برای آسایش و برای رعایت حال مسافر نمازهای چهاررکعتی به نصف، تقلیل می یابد و نیز در موارد اضطرار در هواپیما و کشتی نماز خواندن صحیح است؛ منتهی در هنگام شروع و گفتن تکبیرة الاحرم، لازم است استقبال، مراعات شود. (۲)

۵- تمام غذاهای حرام، در هنگام ضرورت مباح می شود؛ مانند موردی که حفظ جان یا نگهداری رمق یا جلوگیری از بیماری ای که عادتاً تحملش دشوار باشد؛ به خوردن یا آشامیدن حرام، بستگی داشته باشد.

در مورد تقیه نیز اگر بر عرض محترم خود یا دیگری و نیز چنانچه بر مال محترم با اهمیت خود یا دیگری که تحملش دشوار باشد، خائف شود، آشامیدن و

۱- رک: دکتر عدنان محمد جمعه، رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه، صص ۷۲ و ۷۳؛ و

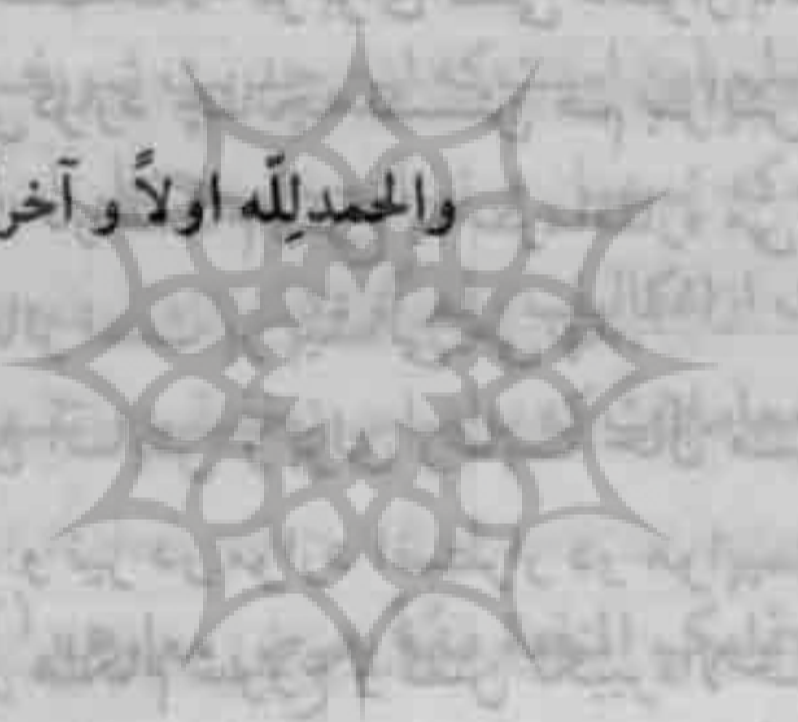
سیدکاظم یزدی، العروة الوثقی، ص ۲۳۰.

۲- همان جا، ص ۲۰۷، مسأله ۲۳، بحث مکان المصلی و نیز رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیه،

خوردن محرّمات مباح می‌گردد. (۱)
 ۶- لازم است طواف در حدّ فاصل بین مقام و خانه کعبه که ۲۶/۵ ذراع است انجام شود؛ اما اگر بر اثر ازدحام حتی در هنگامی که جمعیت، تقلیل پیدا می‌کند، نتواند در آن محدوده طواف را انجام دهد. (۲) و به همین گونه است سعی بین صفا و مروه در طبقه فوقانی. (۳)

آن چه در این مقال مطابق مجال ذکر شد، اندکی است از مطالب بسیاری که در این مورد لازم است مورد بررسی قرار گیرد؛ تتمه بحث موکول است به توفیق و وقت دیگر.

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً



است که در این مقاله به صورت خلاصه و مفید در مورد طواف و سعی در این مکان مقدس که در حرم مطهر اربعین است، به بحث پرداخته شد. امید است که این مطالب برای عموم مسلمانان و به خصوص زائران این مکان مقدس، مفید و راهنما باشد.

رسال جامع علوم انسانی

در این رساله به بررسی و تحلیل مسائل و مشکلات موجود در جامعه اسلامی پرداخته شد. امید است که این رساله بتواند در جهت حل و فصل این مسائل و مشکلات، راهکارهای عملی و مفیدی ارائه دهد.

۱- امام خمینی، تحریر الوسیله، ۱۶۹: ۲ - ۱۷۰. همانجا، ص ۱۱۵ و تحریر الوسیله، ۱: ۴۳۸.
 ۲- امام خمینی، مناسک حج، تعریب سیداحمد فهری، طبع بیروت مؤسسه ارشاد اسلامی، ص ۹۴.
 ۳- همانجا، ص ۱۱۵ و تحریر الوسیله، ۱: ۴۳۸.

فهرست منابع و مأخذ

- احکام الاحکام فی شرح عمدة الاحکام، تقی الدین ابوالفتح بن دقیق، دارالکتب العلمیة بیروت.
- الاصول العامة للفقہ المقارن، محمد تقی الحکیم، دارالاندلس.
- اصول الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل البیت.
- بحار الانوار، الجامعة لدرراخبار الائمة الاطهار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، طبع قدیم، سال ۱۳۰۲.
- تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، علامه حلی (حسن بن یوسف) با شرح ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- تحریر الوسیله، امام خمینی، مطبعة الآداب، نجف.
- تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، محمد بن عمر (فخر رازی)، بیروت.
- الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، محمد بن احمد الانصاری، احیاء التراث العربی، بیروت.
- رفع الحرج فی الشریعة الاسلامیة، دکتر عدنان محمد جمعه، مؤسسه الرساله دمشق.
- شرح الرسائل، مصطفی اعتمادی تبریزی، قم، دارالحکمة.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دارالطباعة العابرة اسلامبول و طبع محمد توفیق عویضه.
- صفة الصفوة، ابوالفرج الجوزی، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- العروة الوثقی فیما تم به الیلوی، سید محمد کاظم یزدی، تهران، سید احمد کتابچی.
- عوائد الایام، احمد بن محمد مهدی (فاضل نراقی)، سنگی، ۱۲۴۵.
- فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، سنگی، سال ۱۳۲۶.

- فهارس احاديث احمد بن حنبل، ابو هاجر محمد السعيد بن البسيوني
 زغلول، دارالكتب العلميه، بيروت.
- الفقه على المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزيري، دارالفكر للطباعة
 والنشر، بيروت.
- القواعد الفقيهيه، ميرزا حسن بجنوردي، مطبعة الآداب، نجف.
- القواعد الفقيهيه، ناصر مكارم شيرازي، مطبعة الامام امير المؤمنين.
 قواعد فقه، سيد مهدي صانعي، دانشگاه فردوسي مشهد.
- الكامل في التاريخ، علي بن ابي الكرم (ابن اثير)، دارالفكر، بيروت.
- كفاية الاصول، آخوند خراساني (محمد كاظم)، افست، توتونجيان، تهران.
- كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، متقي بن حسام الدين الهندي، مؤسسه الرساله،
 بيروت.
- لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور، ادب الحوزه، قم.
- المبسوط، محمد بن حسن (شيخ طوسي)، المكتبة المرتضوية،
 المتاجر، شيخ مرتضى انصاري. افست، تبريز.
- مجمع البحرين و مطلع النيرين، محمد بن علي طريحي، طبع سال ١٢٧٤.
- المعتمد في اصول الفقه، محمد بن علي بن طيب، دارالكتب العلميه، بيروت.
- المطوّل، محقق تفتازاني، طبع سنگلي، سال ١٣٧٣.
- مصباح الفقيه، حاج آقارضا همداني، افست، چاپخانه حيدري.
- مناسك الحج، امام خميني، تعريف سيد احمد فهري، مؤسسه الارشاد الاسلامي،
 بيروت.
- نقد الرجال، مير مصطفی تفرشي، طبع سنگلي، سال ١٣١٨، تهران.
- وسائل الشيعه الي تحصيل مسائل الشريعه، محمد بن الحسن الحر العاملي، الحياء
 التراث العربي، بيروت.
- ١- امام خميني، تحرير الوسيله، ١١٥ - ١١٦.
- ٢- امام خميني، بحار الشريعه، ١١٥ - ١١٦.
- ٣- ابن اثير، الكامل في التاريخ، ٩٧٧١.
- ٤- همانجا، ص ١١٥ و تحرير الوسيله، ١٢٨١.